

و محاسبت نمود عرق غیرت و حمیت خسروانند در حرکت آمده غم بکرات و گوشمال سلطان بهادر در غیر المام پذیرفت در همین وقت آیات فتح آیات بجانب گویا از هفت فرموده در راه بسیر و شکار گذرانیده معاودت کردند اتفاقاً درین محل سلطان بهادر بالشکرهای بکرات و مالوه قلعه چتور را محاصره نمود بارانا ساکا مبارز به داشت و آثار خان لودی را که از امرای دیشان او بود و از روی کمان لیری و زیاد به سر به نشیخه قلعه بیان نمود آن فرستاد و او قلعه بیان را تصرف در آورده تا اگر دست اندازی کرد حضرت جنت آشیانی مرزا بهندال را بدفع او نامزد کردند و اکثر لشکر او خیر آمدن مرزا بهندال متفرق و پراکنده شده او با سید کس در ایام آمده بفرج خاصه مرزا ناخت و حرب صفت نموده با تمام ایامان خود کشته شد و بیان و مصافقات تصرف او بیایه دولت در آن زمان در آنده سلطان بهادر از شینان این خبر حیران و سراسیمه گشت در وقت جنت آشیانی گوشمال سلطان بهادر را پیش نهاد و محبت و الا نعت ساخته از اگر بهر هم دست روان شد درین حال سلطان بهادر مرتبه ثانی را بکرات آمده به حاصره چتور شتعال داشت و همدین سال مرزا کامران از ابا بوقندما بفرستید و او در تفصیل بن اجمال آنگه چون شاه طاهاسب حکومت بهرات از عذر ارخان تعیین داده و صوفیان تلیف ساخت و غور و خان سامه زار که برادر ناوست او کرده بر سر قند یار برده تا بهمان فتح قندمار گریز گاهی بهست فتح نمود بهم رساند و خواند کلان کلاان که با تیب کامران در آنجا کشته از بود و حضرت سید کس و سامه مرزا و عذر ارخان بهشت ما و قلعه قندمار را حاصره نمودند اما توانندگان بجایت شجاع و کار دیده بود و فریبانان کاری از پیش نرفت و کامران مرزا یکوبک خواجازه از دور روان شده در نواحی قندمار با نام مرزا مصفا و او بتبیر و شجاعت خواند کلاان بیاب نظریافته اند و در خان در هم آگین شده مقتول گشت و سامه مرزا شکست خورده و پریشان حال پیش شاه گریخت و این خبر تا بچ این جا و بهشت مصرع زوده بادش کامران سامه را به چون سلطان بهادر از تو به ریاست جو با کشای آگاهی یافت قدم شورت در میان انداخت اکثر لشکر انوش گفتند که ترک محاصره قلعه باید کرد و سدر خان که بزرگترین امرای بود گفت ما گفتار را محاصره کرده ایم اگر درین وقت بادشاه سلیمانان بر سر ما آید حمایت کند کرده باشد و این معنی تا روز قیامت در میان سلیمانان گفته خواهد شد بجهت آنست استقامت نمایم چه گمان آنست که آنحضرت در وقت بر سر ما بیان و حضرت جنت آشیانی چون بسازگیو از بلاد مالوه رسید و این سخن بعضی ایشان رسید بن سبب توقف شد سلطان بهادر بخاطر جمع چتور را محاصره نموده تمام وجه را گرفت و غنیمت بسیار یافت و لشکر از فتح طوی عظیم ترتیب نمود و آنچه غنیمت یافته بود و بلشکران قسمت کرده متوجه جنت آشیانی گشت و آن حضرت نیز بشیندن خبر فتح چتور بجانب او کوچ کرده در نواحی مند سورا از توابع مالوه بهر دو لشکر یکدیگر رسیدند و هنوز خبر

نزوه بودند که سلطان علی خان و خانسان خان که بر اول سلطان بهادر بودند از صدره افواج قاهره شکست خورده
 سلطان بهادر پیوسته و لشکر گجرات دل شکسته شده فرود آمدند و سلطان بهادر با امر او در باب جنگ مشورت
 کرد و صدر خان گفت فزاید جنگ صفت باید کرد و چه لشکریان از رخ چتور فویدل آمده اند و هنوز از لشکر مغول چشم ایشان
 نرسیده است روی بخان که صاحب اختیار تو سخانه سلطان بهادر بود گفته که در جنگ صفت توپ و تفنگ بجای
 نمی آید و تو سخانه بسیار هم رسیده است چنانچه بجز فیض روم دیگری مثل این تو سخانه آرد صلاح در آنست که در لشکر
 خندق زده هر روز جنگ انداخته شود لشکر مغول چون برابر آید ضرب توپ و تفنگ اکثر پاک خواهند شد
 سلطان بهادر این را می راپس ندیده برگردار و وی خندق فرموده مدت دو ماه هر دو لشکر مقابل یکدیگر گشته بود
 و در اکثر ایام جوانان کار طلب بیرون آمده تماشای نام و رنگ میکردند و سپاهیان مغول در برابر توپ کمتر
 میرفتند جنبت آشیانی افواج تعیین نموده اطراف لشکر سلطان بهادر را محاصره فرموده منع آمدن غله و گاه و
 بنیم نمودند چون چند روز برین منوال گذشت در اردوی سلطان بهادر قحط شده غله نایافت گشت و علفی که در آن
 نزدیکی بود تمام شد و گجراتیان کوتاه سلاح از ترس تیرهای زره و زور نمی توانستند رفت و علف آورد و
 اسپ و شتر و آدمی بسیار از بی قوتی بپاک شده و لشکر گجرات بیدل شد سلطان بهادر چون دانست که دیگر
 توقف موجب گرفتاریست با پنج کس از امرای معتبر خود که یکی حاکم بر پانپور بود و دیگری قواد شاه حاکم مالوه از عقب
 سر پرده بدر آمده بجانب هند و گریختند و لشکریان چون از فرار سلطان آگاه شدند هر کدام برای گریختن تانیه انبوه
 دل بهادر یافته اند قصه حضرت جنبت آشیانی بر فرار مخالفت آگاه شد از غیبت تعاقب سوار شدند و بصدور خان
 که جمعیت بسیار برآه مندر میرفت رسیده بخان آنکه سلطان بهادر دست فصد او نموده با حضرت زیاده از سه هزار کس
 همراه نمودند لشکریان بتاراج مغول بودند بسیار از لشکریان گجرات قتل میدادند و آنحضرت تا پای قلمه هند و تعاقب کردند
 بهادر در قلعه هند و محاصره چند روز محاصره امتداد یافت آخر سپاه ظفر نیایشه ظهور در آمدند و سلطان بهادر در خواب بود که غوغا
 بلند گشت گجراتیان مضطرب شده رو برآه گریز آوردند سلطان بهادر با پنج شش سوار برآه گجرات رفت
 و صدر خان و سلطان عالم بقلعه سونگر که ارک قلعه هند است پناه بردند و تعار از یک روز بیرون آمده سلطان
 عالم را و صدر خان را که زخم دار بود بجلازمت حضرت جنبت آشیانی گرفته آوردند بکلم آنحضرت صدر خان
 بند کردند و سلطان عالم را پی بریدند و آنحضرت بعد از سه روز از قلعه نایان آمده متوجه گجرات شد و سلطان بهادر
 خزانه و جواهر که در قلعه جانپانیر داشت با خود گرفته با احمد آباد رفت و آنحضرت چون بیای قلعه جانپانیر آمدند
 و بجانب احمد آباد روان شدند سلطان بهادر طاقت نیاورده از احمد آباد بجانب کنایت رفت و
 شهر احمد آباد بمصرف مغول درآمده غارت و تاراج شد و عصمت بمقیاس بدست افتاد و باز آنحضرت بقا

سلطان

سلطان بہادر جمیل وان شدند و سلطان بہادر چون بکنبایت رسید اسپان ماندہ شدہ را با اسپان
 آژہ تبدیل نمودہ بہ بندر پور رفت و آنحضرت آخر بہمان روز کہ بہادر رفتہ بود بکنبایت رسید و آخر روز دوم
 شخصی برسم داد و خواہان بر سر راہ آمدہ بعض رسانید کہ امشب مردم اطراف این ولایت شبیخون خواہند آورد
 آنحضرت پرسید کہ ترا این مہربانی باین لشکر از کجا پیدایش جواب گفت ہر من درین لشکر دستگیر است
 خواستم کہ حقی بر شما ثابت کردہ ہر خود را خلاص کنم آنحضرت آنشب در کمال احتیاط گذرانید قریب بصبح پنج شہنشاہ
 پیادہ شبیخون آوردند و لشکریان کہ آگاہ بودند از خیمہا بیرون آمدہ از در جمع شدند و آنچه در اردو بود بغارت
 رفت و چون صبح طلعت شد مغلان از اطراف و جانب گجراتیان را در میان گرفتہ بسیار از ایشانرا بقتل
 رسانیدند جام فیروز کہ سابقاً حاکم شہد بود از لشکر ارغون شکست یافتہ بگجرات آمدہ بود و دختر خود را بسطان بہادر
 دادہ بوقت شکست سلطان بہادر بدست لشکر حضرت جنت آشیانی گرفتار شدہ بود درین شب محافظان
 بگمان آنکہ سیاہ و افران نماید بقتل رسانیدند و بچپان صدر خان گجراتی در قلعہ سوئکہ ملازمت آمدہ درین شب
 بقتل رسید روز دیگر دومی ظفر قرین بجانب قلعہ جانانیر کوچ کردہ قلعہ محصور شد و اختیار خان کہ ضابط قلعہ
 بود بوازم حصار داری بجا آورد روزی آنحضرت بر دور قلعہ میسر ہر نمودند کہ نظر ایشان بر جمعی افتاد کہ از جنگ بیرون
 آمد و از دیدن لشکر متوہم شدہ باز بچنگل درآمد حضرت جنت آشیانی جمعی را بتعاقب آنها فرمودند و چندے
 از ایشان بدست آوردند معلوم شد کہ بسید زمینداران غلہ و روغن بقلعہ می برد درین محل کوہ بغایت
 بلند یک انداز و تیغہ دارست جنت آشیانی تنہا ہمایون بہمان مکان کہ غلہ بالا سیکشیدند تشریف بردند
 بنظر احتیاط ملاحظہ آنمحل نمودہ مراجعت فرمودند و بخاطر اقدس سید کہ از نظرف قلعہ بواسطہ استحکام کوہ اہل قلعہ
 جمعیت خاطر خواہد بود و پاسبانی و محافظت گتہ می نمودہ باشند شیخ فولاد بسیار ترتیب دادہ روز از ہر طرف
 قلعہ جنگ انداختند و شب با سعید کس میان موضع رفتہ جمعی بیخانی فولاد اچست و راست محکم کردہ بالا
 میرفتند و چون خاطر مردم از نظرف جمع بود آگاہی نیافتند و سعی نہ کس کہ آخرین ایشان بزم خان بود
 چون بالا رفتند آنحضرت بنفس نفیس نیز بہ بالا آمدند شجاعت ہمین زیور آدمی است کہ نمایندہ ہر ہر است
 بود فخر مردان رجان با ختن بہ زمرہ لان را سپر ساختن بہ تا طلوع صبح سعید نفر بیرون قلعہ درآمد و ہمین موضع
 محل انبار ہای غلہ و روغن و ما بہ محتاج اہل قلعہ بود چون روشنی شد مردم لشکر یکبار توجہ قلعہ شدند و آنحضرت
 از بالا تکبیر گویان دروازہ شدہ دروازہ را بروی لشکریان کشود قلعہ بان استحکام مفتوح ساختند و اختیار خان
 بقلعہ ارک کہ بمولب مشہورست پناہ برد و اکثر اہل قلعہ بقتل رسیدند و بسیار از زنان جوانان خود را از قلعہ
 پایان انداختہ ہلاک شدند و اختیار خان پایان بیرون آمدہ آنحضرت را ملازمت کرد چون اختیار خان از

گجراتیان بفضیلت ممتاز بود و ترتیب یافته داخل ندیمان خاص شد و خزان با و شایان گجرات که سالهای دراز اندوخته بودند بخدمت در آمد حضرت جنت آشیانی زربسر لشکر باین قسمت کرده استغنه و قمیسه روم و فرنگ و سخاوت اکناف عالم که در خزان حکام گجرات جمع شده بود بتاراج رفت بواسطه آنکه زروا سبب بی نهایت بدست لشکر باین درآمد در انسال بیکس متوجه تحصیل ولایت گجرات نشد و طایا گجرات کس نزد سلطان بهادر فرستاد پیغام دادند که چون در اکثر رکنات گجرات مغول نیست اگر فوجی تعیین شود مال واجبی خود را وصل میسازم سلطان بهادر غلام خود عماد الملک را که بشجاعت الصاف داشت فرستاد و عماد الملک در مقام جمع لشکر شده چنانچه پنجاه هزار سوار قیاس میکردند و در ظاهر احمد آباد نزول نموده شروع در تحصیل مال نمود و چون انچه بعد از فتح جانپانیر بخت آشیانی رسید آنحضرت زربسار از غنائم گجرات کرت ثانی بر سپاه هیان تقسیم نموده جانپانیر را بر روی بیگ سپردند و خود متوجه احمد آباد شده مرزاعسکری و مرزایادگار ناصر و میر سید بیگ امیر اول لشکر باینجا فرستادند و بیگ منزل پیش کردند و در نواحی محمود آباد که دوازده کوهی احمد آباد است عماد الملک با مرزاعسکری جنگ کرده شکست یافت و بسیار از طرفین بقتل رسیدند این پنج بیگ از پدر خود که در آنوقت وزیر مرزاعسکری بودند شنیدند که خبر فرود آمدن اکناف حرارت داشت گجراتیان از احمد آباد بفرستادند و رسیدند آنرا از احمد آباد فرستادند که در آنوقت مرزاعسکری فرو آمده بود و امیر سید بیگ نیز همین مقدار در جیغار میرزا منزل رفته بود و گجراتیان چنان بیست رسیدند که میرزا را فرصت آراستن فوج نشد و با معذرت چند در خار بند قوم در آمده ایستاد گجراتیان هم میرزا پرچم متوجه غارت شدند و غنیمت بسیار گرفته پراکنده گشتند درینوقت مرزایادگار ناصر و میر سید بیگ با فوج آراسته نمایان شدند و گجراتیان رو بفرار نهادند و مرزاعسکری نیز از آن خار بند بیرون آمد و خارها خود را ظاهر کرد و تا احمد آباد تعاقب گجراتیان کردند و زیاد برود هزار آدمی در آن معرکه بقتل رسیدند و در آن قصه از تاریخ فتح حضرت جنت آشیانی احمد آباد را با توابع بجای مرزاعسکری لطف نمودند و نهر و اله پتن را بمرزایادگار ناصر عنایت کردند و بروج میر سید بیگ و جانپانیر بر روی بیگ قرار یافت و بقاسم حسین بروده مرحمت شد و خانجهان شیرازی و دیگران نیز بکوهک مقرب شدند و جنت آشیانی با کامیابی و اقبال مراجعت نموده بپنور تشریف برده از آنجا بمنزله رفت بعد از مدتی یکی از امرای سلطان بهادر طرف نوساری که قریب صورتت جای محکم پیدا کرده در مقام جمعیت شده نوساری را بتصرف در آورده رومی خانرا از بند صورت با خانجهان موافق کرده بر سر بروج آمد و قاسم حسین سلطان طاقت نیاورده جانپانیر گنجیت و همچنین گجراتیان از هر طرف آغاز مخالفت نمود از هر طرف خلل برخواست اتفاقا در شبی مرزاعسکری در مجلس شراب از روی مستی بزبان را اند که من بادشاه ظل اللهم غضنفر که از کوهک مرزا و برادر مهدی قاسم لودا هسته گفت هستی اما خویش مستی همیشنان او خنده کردند و مرزا از حقیقت خنده

معلوم نمود و غضب قیمه محض را در محبس انداخته بعد از چند روز از محبس خلاص یافتند و سلطان بهادر در
 اوربا مدن احمد آباد غیب و تحریر نمودن گرفت و گفت که من از کنگارش مولان خبر دهم که همیشه قرار بر
 داده بهانه طلب اندر مقید داشته بر من موعول برود اگر مولان بجنگ اقدام نمایند مرا بسیار
 سلطان بهادر با اتفاق زمینداران ولایت سورت جمعیت نموده متوجه احمد آباد شد درین وقت پسر بیگ
 مرزا عسکری بیگ برین داشت که خطبه و سکه بنام خود کرده لوای سلطنت برافرازد و پاسبیان از روی
 امیدواری در ملازمت او جانپاری نمایند و مرزا عسکری قبول آید کرده همدستان نشد و آخر بعد از
 قیل و قال بسیار قرار یافت که مرزا عسکری و مرزایادگار ناصر و امیر بیگ و امرار دیگر از احمد آباد برآمده
 در عقب اساول مجازی سرک لشکرگاه ساختند سلطان بهادر نیز در سرک فرود آمده متقابل نمود و اتفاقاً توبی
 از لشکر مرزا عسکری انداخته بارگاه سلطان بهادر گویا رسیده سلطان بهادر مضطرب شده غضب را محض
 طلب داشته در مقام سیاست آورده محض گفت تا وقت رسیدن امرار توبی رسید که من رسیده که مرزا
 عسکری در شب فرار خواهد نمود و چون شب شد مرزا با اتفاق امرای با درباری زیادتی را گذاشته روانه جانپان
 شده در ده کرده فرود آمد سلطان بهادر متعجب نموده خود را رسانید درین وقت مرزا عسکری و امرار
 بیگ سلطان بهادر رسیده حرکت کرده اند بیستی نموده هر جهت کردند بهمان بجایان رسیدند توبی بیگ پاشا
 بنیاد مخالفت و بی منوره محسن گشت و حضرت جنت آشیانی اعلام نموده که مرزا عسکری قرار مخالفت داده
 غریمت آن دارد که خود را با گره رسانیده لوای سلطنت برافرازد پیش از آنکه مرزا عسکری از احمد آباد برآمده
 سخن سازان و واقعه طلبیان قدر سخن که میرزا بیگ در باب پادشاه شدن به مرزا عسکری در میان آورده
 بود با وجود که میرزا قبول نکرد حضرت جنت آشیانی نوشت که مرزا عسکری اراده مخالفت دارد و قصد حضرت
 جنت آشیانی بعبثت تمام متوجه آگره شد و همدران راه میرزا عسکری بلازمت رسیده حقیقت حال
 بعضی رسانید و سلطان بهادر بجایان نیز از تروی بیگ بصلح گرفته در اول این سال شاه طما سب با انتقام
 مرزا بیگ قندهار آمد خواجه کلان بیگ قلعه را خالی کرده بلاهور رفت گویند خواجه کلان بیگ چینی خانه باز نیست
 تمام ساخته بود در وقت فرار پسرش ای نفیس و نظریت طبیعت آراسته رفت شاه را بغایت پسندیده افتاد
 شاه قندهار را با مرای خود پیرو بعراق رفت باز مرزا کامران از لاهور غریمت قندهار نمود ترکمانان طاقت
 مقاومت نیاورده در وقت محاصره بایان بیرون آمدند و بعراق رفتند و بار دیگر قندهار بتصرف درآمد
 با بجل چون حضرت جنت آشیانی با گره رسیدند یکسال قرار گرفتند و نشاط گذرانیدند سابقاً سلطان بهادر
 در وقت شگست خود مجازان مرزا را به بند فرستاده بود که رفته خلل اندازد و محمد زمان مرزا آمده لاهور را وقتی که

میرزا کامران بقندہار رفتہ بود محاصرہ کرد چون خبر مراجعت حضرت بادشاہ شہنشاہ بجزایر گجرات معاودت نمود
 پون شیرخان افغان ولایت بہار و جوہنپور و قلعہ چنار را متصرف گشتہ در نعت کہ حضرت جنت آشیانی در
 ولایت گجرات و مالوہ بود مذقوت و مکنبت تمام گرفتہ بود حضرت جنت آشیانی انار اللہ برمانہ دفع فتنہ اورا
 ہم دانستہ بتاریخ چہار و ہم شہر صفر سنہ اشئی و اربعین و تسعمائہ بلسکر نامی آراستہ بدفع شیرخان متوجہ شدند
 ون ظاہر قلعہ چنار محل نزول ریات جہانگشاہی گردید رومی خان کہ از نزد سلطان بہادر بلازمت آنحضرت آمد و
 رعایت یافتہ بود متعہد فتح آقلعہ شد حضرت اورا مطلق العنان ساختہ فرمود کہ انچہ بجهت تسخیر قلعہ طلب نماید ہیا
 سازد رومی خان اطراف قلعہ را ملاحظہ نمودہ معلوم کرد کہ انچہ از قلعہ متصل خشکی است بغایت مستحکم است و دست
 پیر او از ان طرف بہ تسخیر قلعہ نمیرسد بنا بر ان از جانب دریا کشتی کلانی ترتیب دادہ برآلا آن شروع در ساختن
 مقابل کوب نمود و چون مقابل کوب مرفوع گشت و یک کشتی طاقت حمل آن نیاورد یک کشتی دیگر از طرف دیگر
 شتی از ان طرف آوردہ یکشتی اول بستہ مقابل کوب را دیگر بارہ مرفوع ساختہ و ہمین طریق ہر گاہ کشتی طاقت حمل آورد
 شتی دیگر امداد نمودی تا آنکہ ہر کوب قلعہ طیار شدہ بکبار مقابل کوب را بقلعہ متصل ساختہ مفتوح گشت ہر وارہ
 بل قلعہ چون کار از دست رفتہ دیدند شہی براہ آب کشتی نشستہ بد فرستند و از حضرت جنت آشیانی رومی خان
 نواع نوازش یافت و توجیہائی کہ در ان قلعہ بود حکم اشرف مقطوع الید گشتند و شیرخان افغان در وقت باحاکم
 بنام بنگالہ داشت حاکم بنگالہ زخم دارا پیش او گرختہ بدرگاہ جہان پناہ آمد و جنت آشیانی کوچ کوچ متوجہ بنگالہ شدند
 میران پسران خود جلال خان و خواص خان را بجا فطرت گیری کہ بر سر راہ بنگالہ واقع است فرستاد و این کرسی
 حاکمست محکم کہ بلطرف او کوہ مرفوع جنگل عظیم واقعست کہ بہیچ وجہ صعود بر ان متصور نیست و جانب دیگر دریا گنگ
 متصل است و کرسی واسطہ است میان بہار و بنگالہ و آنحضرت جہانگیر بیک مغل را نامزد کری فرمودند و ہندال مرزا
 آنکارہ در کاتب نظر اقتساب بود بعد از ان بدفع محمد سلطان مرزا و النغ مرزا و شاہ مرزا کہ از ان حضرت گرختہ در
 ولایت نخل میگردید بجانب اگرہ مرض گشت و محمد زمان میرزا چون در گجرات کاری نساخت ایچیان نزد
 آنحضرت فرستادہ التماس امان نمود امان یافتہ متوجہ درگاہ گردید و جہانگیر بیک چون بکری رسید جلال خان
 ول شیرخان و خواص خان الغار کردہ در وقت فرود آمدن لشکر سعید جہانگیر بیک را شکست دادند جہانگیر بیک
 زخم خورده بلازمت آمدہ آنحضرت کوچ فرمودہ پیای دروازہ کرسی رسیدند جلال خان و خواص خان تائب و دست
 نیارودہ فرار نمودند و آنحضرت از کربہی گذشتہ بہ بنگالہ درآمد شیرخان طاقت نیارودہ از راہ چہار کند بجانب
 رہتاس رفت و آنحضرت سہ ماہ در بنگالہ توقف فرمودہ شہر کوررا جنت آباد نام کردند و مرزا ہندال در سنہ
 ثلث و اربعین و تسعمائہ در اگرہ فرصت یافتہ باخواسی واقع طلبان بنیاد مخالفت نهاد و شیخ بہلول را کہ از مشائخ

وقت بود در علم دعوت اسما را عظم امتیاز داشت و آنحضرت باو محبت و حسن اعتقاد داشتند سخن ارباب فتنه که
میخواستند که میرزا را نزد حضرت جنت آشیانی نکرده سازند بیانه آنکه با فغانان متفق است بقتل رسانیده خطبه بنام خود
خواند چون این خبر بسمع حضرت جنت آشیانی رسید بنگال را بجا نگرید سپرده و پنجاه کس انتخابی بکومک او گذاشته بجا
اگره شدند محمد زمان میرزا ابن بدیع الزمان میرزا درین وقت در کجرات با خجالت تمام بملازمت رسید و آنحضرت
از گناه او در گذشته سخنی بر زبان نیاوردند و بواسطه امتداد سفر و بدبختی بنگال اگر سپان سپاهی تلف شد
به بیامانی تمام بجا رسیدند و امر اینکه در جوپور و چارواوده مانده بودند بملازمت آمدند و شیرخان از پریشان
آگاه شده نزدیک آمد و حضرت در بیرون اوقات فرسودند و مدت مقابله سه ماه امتداد یافت میرزا
کامران بعد از مراجعت قندمار بلاهور از مخالفت مرزا هندیال و معاودت بادشاه وقوت و غلبه شیرخان اطلاع
یافته غریبت اگره نمود مرزا هندیال بپلی رسید مرزا فخر علی و مرزا یادگار ناصر را بقلعه در آورده حصار می شد هر چند
مرزا هندیال سعی کرد فتح دهلی نتوانست نمود چون درین احوال کامران بواحدی دهلی رسید مرزا هندیال ناچار با وس
ملاقات نمود و میر فخر علی نیز از قلعه برآمده مرزا کامران را دید و گفت مرزا یادگار ناصر حصار دهلی را از دست نینداز
بهر آنست که شما متوجه اگره شوید اگر آن ولایت بدست افتاد و دهلی بشما تعلق وارد لاجرم مرزا کامران متوجه اگره
گشت و در آن بواحدی مرزا هندیال از مرزا کامران جدا شده بجانب لور رفت چون خبر مخالفت مرزا هندیال آمد
مرزا کامران بدلی بجنبت مکانی در جوپور رسید باعث از دیاد تفرقه خاطر اشرف گردید شیرخان شیخ خلیل خامرود
را که مرشد خود میگفت بخدمت جنت آشیانی فرستاد و در مقام صلح شده قرار داد که بغیر بنگال تمام ولایت را در گذارد
و بسوگند کلام التسلح را مبادرت نمود قبول خطبه و سکه بادشاهی نمود حضرت جنت آشیانی را جمعیت خاطر شد
صبح روز دیگر شیرخان غافل بر سر لشکر بادشاهی آمد و افواج قاهره را فرصت ترتیب نشد و شکست افتاد و افغان
خود را پیشتر بپل رسانیده پل را شکسته بودند و بکشتی پا در آمده بر روی دریا پسین شده از اهل لشکر که در آب میمانند
تبدیل آورده غرق بحر فنا میکردند محمد زمان مرزا در آب غرق شد و آنحضرت اسپ در آب زود چنانچه نیم غرق بود
بمدستقای از آب برآمده متوجه اگره گشتند و کامران مرزا بپل ارس باگروه آمده بودند و هندیال مرزا در آن ایام
در لور بجانظت اوقات گذرانیده خود را مصدق این بیت میدید بیت سخر خجالت نتوانم که برآرم از پیش
گر پرسند که از عمر چه داری حاصل ۴۰ چون حضرت جنت آشیانی با چند سوار که در اینکار همراهی کرده بودند یکی
از آنها پدربنده بود باگروه رسیدند مرزا کامران اصلاً خبر نداشت جنت آشیانی بکبار بسیار پرده مرزا کامران در آمدند
و میرزا اشرف پا بوس دریافت هر دو برادر آب چشم کردند و هندیال مرزا بعد از آنکه گناه او معفو شد آمده بملازمت
محمد سلطان مرزا و فرزندان او آمدند و مخالفت در زنده بودند و سائل از یکدیگر بملازمت آمد و شروع در مشورت

شد مرزا کامران را در وقت واقعه مراجعت بلاهور پیدا آمد و توقعات بی اندازه مینمود آنحضرت جمیع ملتسمات او را غیر از سعادت قبول فرمودند و خواجه کلان بیگ در مراجعت مرزا کامران سعی مینمود و این گفت که بششاه کشید و این اثنا مرزا کامران بامراض متضاده بیمار گشت و سخن ارباب غرض بخاطر گذراندن که این بیمار از زهر است که بفرموده حضرت جنت آشیانی با و داده اند همچنان بیمار متوجه لاهور شد و خواجه کلان بیگ را بیشتر فرستاده قرار داده بود که اگر لشکر خود را بطریق کومک در آگره بگذارد بخلاف قرار داده همه را همراه خود برد و هزار کس را بسرداری اسکندر در آگره گذاشت و مرزا حیدر و وعلات کشمیری که بمرزا کامران همراه بود نزد حضرت جنت آشیانی توقف نموده رعایت یافت و مرزا کامران بسیار از لشکریان آگره را نیز همراه خود برد بواسطه این اتفاق که در میان بهر سعید شیرخان دلیر شته بکنار گنگ آمده و جمعی را از آب گذرانده بسیر کالی و اناوه در دستا قاسم حسین سلطان اوزبک با اتفاق یادگار ناصر مرزا و اسکندر سلطان بافغانان در نواحی کالی جنگ کرد و یک پسر شیرخان را که سردار آن لشکر بود با جمعی کثیر بقتل آورده سر او را با گره بلازست فرستاد و حضرت جنت آشیانی بدفع شیرخان بکنار گنگ متوجه شده در برابر قنوج از آب گذشته مدت یکماه در برابر غنیمت شستند در نیوقت عدو لشکر بادشاه به یک لک سوار میرسد و لشکر افغان از پنجاه هزار زیاده نبود و در چنین محل محمد سلطان میرزا و فرزندان او بیوفاتی نموده و دیگر باره از لشکر آن حضرت بموجب فرار نمودند و جمعی که مرزا کامران بکومک گذاشته بود نیز گریخته بلاهور رفتند و این رسم مسموم گشته بسیاری از لشکریان متفرق شده با طراف همدستان گریختند و برسات رسیده بارانها باریدن گرفت و جایکه محل نزول لشکر بود پر آب گشته قرار بر آن یافت که از آنجا کوچ کرده بموضع مرتفع فرود آیند همچنان کردند در نیوقت شیرخان فوجها راست کرده بجار به آمد این معرکه در دهم محرم این سال بود اکثر سپاهیان بخت بگشت بی جنگ فرار نمودند و قلیلی از جوانان مردانه بکارزار درآمدند چون کار از دست رفته بود نهر میت بر لشکر جنت آشیانی افتاد و آنحضرت در دریای گنگ از اسب جدا شده بودند و پسر شمس الدین محمد غزنوی که در آخر آنکه خان حضرت خلیفه الهی شده خطاب خان عظمی امتیاز یافته بود از آب بیرون آورده با گره مراجعت نمودند و گویند شیرخان چون از بدر رفتن حضرت جنت آشیانی بسلامت بشیند افسوس میگفت که اراده مانات بود اما برود شد و چون مخالفان نزدیک رسیدند در آگره توقف ننمودند و بجای لاهور روان شدند و در غره بیج الاول این سال جمیع سلاطین امرای چغتای در لاهور جمع آمدند محمد سلطان فرزندان او که بلاهور آمده بودند از لاهور گریخته بجانب ملتان رفتند و مرزا هندال و میرزا یادگار ناصر صلاح و فرزند بجانب نگر متهم دیدند و مرزا کامران درین فکر بود که زودتر این جمع متفرق شوند و او بکابل رود و مصراع فکر زاید دیگر و سودای عاشق دیگر است و مجمل آنکه چون حضرت جنت آشیانی را یقین شد که اتفاق بر او روان و امر اول

بنا داده

بیاد دادہ محال ست خاطر مبارکش بسیار ملول گشت و بعد از کنکاش بسیار مرزا حیدر با جمعی کہ قبول خدمت کشمیر
 کردہ بودند با نظر فرستادہ مقرر ساختند کہ خواجہ کلان بیگ نیز متعاقب مرزا حیدر روان شود چون مرزا حیدر
 بنوشہر رسید خواجہ کلان بیگ بسیا لکوٹ رفت خبر بحیث آشیانی رسید کہ شیرخان از آب سلطانی پور عبور نمودہ
 بسی کہ وہی لاہور رسید و در غرہ حبیب سال مذکور حضرت جنت آشیانی از آب لاہور گذشتند و مرزا کامران بعد
 از نقض عہد سوگند ما غلیظ شدید خورد کہ از اتفاق برانچہ قرار یاد عدول نمایند بنا بر مصلحتی و غرضی تا نواحی بہرہ ہما
 کرد و خواجہ کلان بیگ اینچہ شنیدہ از سیا لکوٹ با بلغار آمدہ بار دو طحی شد و مرزا حیدر کشمیر درآمد و از کشمیر بیان
 کہ با یکدیگر مخالفت داشتند جمعی آمدہ مرزا حیدر را دیدند کشمیر بقوت ایشان بی جنگ نزاع بتصرف مرزا حیدر درآمد
 و بتاریخ بست و دوم حبیب مرزا حیدر در شہر کشمیر حاکم شد چنانچہ در طبقہ کشمیر مذکور است مرزا کامران در نواحی
 بہرہ با مرزا عسکری از حضرت جنت آشیانی جدا شدہ با اتفاق خواجہ کلان بیگ بجانب کابل رفت جنت آشیانی
 بطرف سندہ متوجہ شدند و مرزا ہندال و مرزا داگاز ناصر در ملازمت بودند بعد از چند منزل انظار خلافت نمودند و
 بست روز از ان حضرت جدا شدہ سرگردان می گشتند و بار دیگر نصیحت میر ابوالبقا بلازمت آنحضرت آمدند و در
 کنار دریای سندہ کہ در اردو مخط شدہ بود و کشتی بحیث عبور بہم نہیں رسید بخشنوی لنگاہ کشتی بسیار ملو از غلہ بار و
 رسانیدہ نوازش بسیار یافت و لشکر از آب گذشتہ متوجہ بہکرت شد و قصبہ لہری محل نزول مخیم اقبال گشت
 مرزا ہندال از آب گذشتہ بقصبہ پانر رفت چہ آنجا ما محتاج لشکر بفرغت بہم نہیں رسید و از لہری کہ نزدیک بہکرت
 تا پانر چاہ کردہ را بہت و میر ظاہر صدر بایلیگری نزد شاہ حسین ارغون حاکم تہ رفت و سمندر بیگ کہ از نزدیکان
 آنحضرت بود اسب و خلعت بردہ اورا ترغیب ملازمت نمود خلاصہ بیغام آنکہ آمدن بولایت بہکرت تہ از ضرورت
 و غرض استخلاص گجرات است اکنون بلازمت می باید آمد کہ مشورت لشکر گجرات نمودہ شود شاہ حسین ارغون
 پنج شش ماہ بطائف کھیل گذرانیدہ جواب داد کہ ولایت بہکرت در کمال بیاصلی است اگر اردو بولایت تہ نزدیکتر
 شود بہتر است چہ تا گفت و شنود پنج و شش ماہ در میان میگذرد و بعد از نزدیک شدن بہرہ صلاح وقت باشد
 عمل نمودہ شود و چون در بہکرت غلہ نایافت شد آنحضرت کوچ کردہ بہ پانر کہ محل نزول مرزا ہندال بود تشریف
 بردند چہ مسموع شدہ بود کہ مرزا ہندال ارادہ رفتن قندہار و اردو حضرت جنت آشیانی در نیسال قتی کہ اردو
 مرزا ہندال محل نزول ساختہ حضرت مریم مکانی حمیدہ بانو بیگم والدہ خلیفہ الہی را در سلک عقد در آوردند و چند
 روزی در اردوی مرزا ہندال بعیش و طرب گذشت و آنحضرت مرزا ہندال از رفتن قندہار منع فرمودہ
 دیگر بار بقصبہ لہری رفتند و قراچہ خان کہ در قندہار حاکم بود بہ مرزا ہندال عرض نوشتہ اورا بقندہار طلب
 نمود و مرزا کوچ کردہ متوجہ قندہار گشت و آنحضرت چون برینینی اطلاع یافت از بی اتقانی برادران متحیر شد

و مرزایادگار ناصر نیز که ده کرده از اردوی بادشاه دور فرود آمده بود و آب نیز در میان بود از او در قتل قندمار
 کرد و همچنین بعضی آنحضرت رسید میر ابوالبقار سمیت اطمینان خاطر مرزایادگار ناصر فرستاد و میر فتن قندمار
 مانع آمده بوقت مراجعت و عبور از دریا جمعی از قلعه به کربون آمده و اهل کشتی را تیرباران کردند و تیری بر مقتل البقا
 آمده شهادت یافت و آنحضرت برفوت او تاسف بسیار اظهار فرمود و سرور کائنات که بحساب اجد نهصد چهل
 و هفت ست تاریخ شهادت میرش القصد بعد از آن مرزایادگار ناصر از آب گذشته بآردوی آنحضرت آمد و بعد از
 مشورت بسیار مقرر شد که مرزایادگار ناصر در بهر کجا باشد آثار اتفاق و دولت خواهی مطلقا ظاهر نشود و آنحضرت
 چون متوجه تگشت جمع کثیر از لشکریان جدا شده در بهر کجا توقف نمودند و میرزایادگار ناصر در بهر کجا توقف نمود و وقت
 گرفت چه در آن سال بمزروعات ولایت بهر از آفات سادی وارضی نقصان نرسیده بود حضرت جننت
 آشیانی کوچ بر کوچ بر نواحی قلعه سپاهیان رفتند و جمعی سپاهیان که در کشتی بودند در نزدیکی قلعه آرکشتی بیرون
 آمده بر بعضی مردم که از قلعه بیرون آمده بودند حمله کردند آنجماعت طاقت نیاورده بقلعه درآمدند و آن سپاهیان
 برگشته بلازمت آنحضرت آمدند و لشکر قلعه را در نظر آنحضرت بغایت سهل و آسان فرامووند و آنحضرت از آنجا
 فرموده قلعه سپاهیان را محاصره فرمودند اما قبل از رسیدن جمعی از امرای مرزاشاه حسین بقلعه در آمده هر آنچه مقدور بود در استحکام قلعه
 نمودند و مرزاشاه حسین چون از توجه آنحضرت محاصره قلعه اطلاع یافت کشتی در آمده نزدیک بارو رسید راه آمده قلعه را در دو آنحضرت
 گشت و کار بر لشکریان بغایت دشوار شد چنانکه اکثر مردم بگوشت حیوانات اوقات میگذرانند و قریب
 بهفت ماه محاصره امتداد یافت و فتح میسر نشد لاجرم کس نزد مرزایادگار ناصر به بهر فرستادند که فتح قلعه توقف
 بآمدن شماست که اگر بجنگ مرزاشاه حسین و دفع او متوجه شویم مردم قلعه خلاص میشوند و ذخیره بقلعه در می آورند
 و مجدداستعداد مینمایند و بواسطه بی ثلگی و عسرت قلعه توقف در پای قلعه ممکن نیست اگر از آنطرف شما بطرف مرزا
 شاه حسین روان شوید و طاقت مقاومت ندارد و میرزایادگار ناصر نخست جمعی از لشکریان خود را بعد فرستاد
 اما آمدن آنجماعت سودی نگردد و دیگر باره کس بطلب مرزایادگار ناصر رفت و عبد الغفور نام شخصی که میرزا آنحضرت بود با آوردن
 مرزاشاه حسین گشت و عبد الغفور چون نزد مرزایادگار ناصر رفت نصیحتی چند که نسبت پریشانی آنحضرت بود بگفت و
 مرزایادگار ناصر و لشکریان صلاح خود در توقف فتح بگردانستند و مرزاشاه حسین سه کس نزد مرزایادگار ناصر
 فرستاده در مقام فریب آمده و وعده اطاعت و دختر دادن و خطبه بنام میرزا خواندن کرد و میرزا از کمال شادمانی
 از فریب خورده با حضرت جننت آشیانی در مقام مخالفت درآمد و مرزاشاه حسین چون خاطر از جانب میرزایادگار
 با پریشانی و یقینی لشکر حضرت جننت آشیانی جمع نموده نزد بکر آمده کشتیهای اردوی آنحضرت را بمصرف در آورد
 و دیگر آنحضرت را در پای قلعه بدون میسر شدن چار بطرف بکر معاودت فرمود و در نزدیکی بکر از میرزایادگار ناصر

شاه

کشتی بحیث عبور طلب نمودند مرزا که با مردم تہ موافق بود بایشان پیغام کرد کہ شب آمدہ کشتیہارا بصرف در آوردند
 و آنحضرت چند روز بواسطہ کشتیہا محفل ماند آخر الامر دو کس از زمینداران بکر بلازمت آنحضرت آمدہ و چند کشتی کہ
 در آب غرق کردہ بودند بیرون آوردند و آنحضرت عبور فرمود و مرزایا و گارنا صر چون از عبور حضرت مطلع گشت
 از خایت حیرت و خجالت بی آنکہ جمعی کثیر مردم تہ کہ از کشتی بیرون آمدہ بودند رسید بسیار از ایشان بقتل
 آورد و جمعی را دستگیر کردہ معاودت نمود و میرزا شاہ حسین نیز بعد ازین جنگ بہ تہ مراجعت کرد و میرزایا و گارنا
 بخل و شرمسار بلازمت حضرت آمدہ سرمای مخالفان را بنظر در آورد و بار دیگر آنحضرت گناہ اورا عفو فرمودہ از
 گذشتہ مطلقاً سخن بر زبان نیاوردہ باز میرزا شاہ حسین بمیرزایا و گارنا خطمانوشتہ اتفاق نمودہ اورا بجانب
 خود کشید و مرزا شاہ حسین از مرزایا و گارنا صر آن دوزمیندارانرا کہ کشتی بحضرت پادشاہ دادہ بودند طلب نمودند و
 و ایشان از تمنیٰ مطلع شدہ بار دوی حضرت پادشاہ پناہ بردند و میرزا کس فرستادہ معروض داشت کہ باین
 دو کس معاملات مال و لایات بہر کہ بجا گیر من عنایت شدہ در میانست آنحضرت فرمود کہ چند کس ہمراہ
 زمینداران رفتہ بعد از تفتیح معاملہ ایشانرا بار دوی آنحضرت باز آوردند چون چشم مرزایا و گارنا صر بر ایشان افتاد
 فی الفور ہر دو را از کسان پادشاہی بزور گرفتہ نزد مرزا شاہ حسین فرستاد و دیگر بارہ بر سر مخالفت رفتہ دیگر بلازمت
 آنحضرت نیامد و مردم از اردوی حضرت پادشاہ کہ بغایت پریشان حال بودند یک یک دو و تزد و مرزایا و گارنا
 رفتن آغاز نمودند و شمع خان کہ برادرش نیز اندیشہ گرختن داشتند و تمنیٰ بحضرت پادشاہ ظاہر شدہ بھمس ایشان
 حکم فرمود و مرزایا و گارنا صر از خایت بی آزرمی ارادہ نمود کہ با حضرت بجنگ بیرون آید و باین غریمت بجنگ سوار شد
 و آنحضرت نیز مطلع شدہ بقصد جنگ سواری اختیار نمودند ششم بیک نامی کہ نزد مرزا اعتبار تمام داشت اورا
 ازین عمل شیع بازداشتہ خواہی نخواہی بازگردانید چون بر حضرت پادشاہ ظاہر فرمودند ہر چند اینجا توقف واقع
 میشود مردم جدا شدہ نزد مرزایا و گارنا صر میر و ندا بغایت آزر مست آخر الامر قباحتی خواہد کرد و لاجرم بجانب
 مالدیو کہ یکی از زمینداران معتبر ہندوستان بود در ان زمان بقوت و جمعیت او در ہندوان دیگری نبود روان شد
 چہ کر مال دیو عراض فرستادہ اطمار اطاعت و قبول امداد در شخیر ہندوستان نمودہ بود براہ چنبیل میر متوجہ ولایت
 مالدیو گشت و حاکم چنبیل میر خاک بیرونی برفق خود بختہ جمعی را بر سر راہ آنحضرت فرستادہ جمعی قلیل کہ با حضرت
 ہمراہ بودند جنگ کردہ آنجماعت را بکلیج وجوہ منہزم گردانیدند اما جمعی ازین طرف زخمی شدند و آنحضرت ایلغار فرمود
 بولایت مالدیو رسید و آنکہ خانرا نزد مالدیو کہ در جو دیور بود فرستاد و چند روز در ہمان منزل توقف کرد و مرزا
 ہندال چون بقندار نزدیک شد قراچغان باستقبال بیرون آمدہ شہر قندار را تسلیم نمودہ و مرزا کاملان بترغیبی اطلاع
 یافتہ برگشتہ متوجہ قندار شد و چارہاہ قندار را محاصرو نمود و آخر مرزا ہندال مضطرب شدہ بیرون آمد قندار را کاملان

بمیرزا عسکری واده و مرزا هندال را بر غنیم آورده بعد از چند روز غنیم را نیز از او تغییر نمود و میرزا هندال چون دانست
 که مرزا کامران در مقام نفاق است بضرورت ترک سلطنت کرده منزوی گشت و مرزا کامران در کابل وقتند
 و غنیم مستقبل شده خطبه بنام خود خواند و حضرت جنت آیشانی در سرحد ولایت برای مالدیوانتظار و معاودت
 آنکه خان داشت و رای مالدیو چون از وصول آنحضرت آگاه گشت و خبر یافت که قلیلی با آنحضرت همراه اندازند
 شده در خود طاقت مقاومت با شیرخان نمی یافت و شیرخان نیز از پی بمالدیو فرستاده بود و وعده و عهد بسیار
 نمود و رای مالدیو از کمال بیرونی بران قرار گرفت که آنحضرت با او اگر تواند بدست آورده بخدمت سپارد و ولایت
 ناگور و قوابع در دست شیرخان درآمده بود و بنا بر آن ملاحظه کرد که سبب شیرخان از زده خاطر شود و جمعی کثیر را این
 بجانب آنحضرت روان کرد و آنکه خان را بواسطه آنکه آنحضرت را غافل سازد و خصمت مینماید و آنکه خان از طرح و طرز
 مانی انصی و راه نمید و بهر خصمت مراجعت نمود یکی از کتابداران حضرت بوقت شکست از هندوستان بجانب
 راجه مالدیو رفته بود و در بوقت عرصه بدرگاه فرستاد که مالدیو در مقام عذرست هر چند از ولایت او زودتر
 کوچ کنید بهتر است و در بنیاب آنکه خان نیز بسیار نموده همان قحط از امر کوک کوچ کرد و کس از
 هندوان بجاسوسی آمده بودند بدست افتادند نزد حضرت آوردند بوقت سخن پرسیدن بحیث انگشاق حقیقت
 حال از روی سیاست حکم بر قتل یکی فرمودند آن هر دو خود را خلاص کرده از هر دو شخصی که با ایشان نزدیک
 بودند کار و خنجر بدست آوردند و هفده جاندار از مردان و اسب بزخم ایشان هلاک شدند و هر دو بقتل رسیدند
 و اسب خاصه از جمله آنها بود و تواجیان آنحضرت چون اسب دیگر بحیث سواری آنحضرت نگاه نداشته
 بودند از تروی بیگ هر چند اسب و شتر طلب نمودند و او خاک بیرونی بر فرق خود بختی در مقام مصایقه شد
 و آنحضرت بر شتر سوار شدند و ندیم کو که خود پیاده بود و مادرش بر اسب او سوار بود اسب بنظر آنحضرت
 در آورده خود را بر شتر سوار کرد چون آنرا تمام ریگ روانست و آب نایاب لشکریان آنحضرت محنت بسیار
 کشیدند و هر چه خیر قرب وصول لشکریان مالدیو میرسد آنحضرت تیمور سلطان و منعم خان و جمعی دیگر را امر فرمودند
 که بتانی و آهسته تکی از عقب لشکر بیایند و اگر مخالفان برسند جنگ کنید و چون شب در میان آمد اتفاقاً آنحضرت
 راه کم گرفته و قرب صبح سپاهی مخالفان بنظر آمد شیخ علی بیگ و درویش کو که جمعی دیگر که مجموع ایشان است
 و دو کس بودند و روشن بیگ و لدبانی بیگ جلالترازان جمله بود بجانب مخالفان روان شدند و در نفاق
 وقتی که بهندوان رسیدند که در راه تنگ آمده بودند شیخ علی بیگ به تیر اول سردار مخالفان را بر خاک انداخت و
 بهر تر که شخصت اینجماعت کشادگی از مختبران مخالف زخمی شده طاقت مقاومت نیاوردند و لشکر عظیم از یک
 مردم گریزان شدند بوقت گریز بسیاری کذا ایشان مقتل رسید بسیار بدست لشکریان آنحضرت درآمده خبر

و

فتح بانحضرت رسید و مراسم شکر گذاری بتقدیم رسانیدند و بر سر جای تکیه اندک آبی داشت محل نزول گشت و امر که
شب راه گم کرده بودند درین وقت رسیدند و موجب زیادتی خوشحالی شد و روز دیگر کوچ فرموده سرور آب یافته
نشد و روز چهارم بر سر چاهی رسیدند که چون دلو نزویک سر چاه میرسد و پلی نیز در آن کسی که گاو میراند ایستاده شود این
بواسطه عمق چاه است که فریاد نیز صدای قصه مردم از فایت تشنگی سیاحت شده چهار پنج نفر خود را بر بالای دلو
انداختند و طناب گسیخته و باز دلو در چاه می افتاد و مردم از بیطاعتی فریاد برداشتند و بسیار خود را عمدا در چاه انداختند
و باین نوع خلق کثیر از تشنگی تلف گشتند و باز کوچ شد و روز دیگر وقت گرمی هوا آبی رسیدند و اسپ و شتر
چند روز آب نخورده بودند چون آب رسیدند چندان آب خوردند که اکثری هلاک شدند باجماعی بشفقت با ایشان
با امر کوٹ آمدند و امر کوٹ از تنه صد کرده است و رانا نام حاکم امر کوٹ بصفت مروّت انصاف داشت
باستقبال آمده دست قدرتش با نچه میرسد بر طبق عرض نهاد و لشکریان چند روز در آن شهر از محنت خلاص
شدند و آنحضرت آنچه در خزانه داشت بلشکریان بخش فرمود چون جمعی نرسید از تروی بیگ و دیگران مبلغی
بمساعت گرفته رانا و فرزندانش را که نیکو خدمتی کرده بودند با نعام زرد که خنجر سرفراز گردانید و چون مرزا شاه حسین
ارغون پدر رانا را بقتل آورده بود رانا جمعی کثیر از اطراف و جوانب جمع آورده در رکاب آنحضرت بطرف بهسک
روان شد و بحسب حکم در امر کوٹ توقف نمود و خواجه معظم را در مریم مکانی بضبط انجاعت متعین گشت و
چون یوفانی که عادت قدیم روزگار است آن ایام ز بروقت مرام آنحضرت میگذاشت و اقبال هم عهد دولت
ابدی الا اتصال آنحضرت بود پیش از بیطاعت نیاورده و بمجلس او وارد فلک سامی آن شد که تلافی پریشانی خاطر چند روز
بنوعی نماید که اثر نادامن آنرا زمان بر صفحه روزگار باقی ماند یعنی بتاریخ یکشنبه پنجم شهر رجب سنه تسع و اربعین تسع و
بفرخنده ترین طالع و مبارکترین ساعتی دیده دولت آنحضرت بنور فرخنده فرزندیک از تکون تزویج آبابی علوی
و امهات سفلی وجود شاهپشته او بود روشن گشته زبان حال زمانه باین مقال مترنم و گویا شد بیت تا تو درین
کوی نهادی قدم و ننگ بسی داشت وجود از عدم و تروی بیگ خان در نزدیکی امر کوٹ خبر رساند و آنحضرت
بوجوب الهام غیبی چنانکه تفصیلات بجای خود مذکور شود نام حضرت شاهنشاهی جلال الدین که موسوم گردانیده کوچ بکوچ
طرف بگردان شد و در محافل شاهزاده عالمیان بمبالغه فرمودند تا آنکه حضرت جنت آشیانه
پیکته چون رسیدند مدتی آنجا توقف فرمود کوچ اردوی فرزندان طلب نمودند و برگشته چون دیده دیدار
این بود و روشن ساختند و جمعی که از اطراف جمع آمده بودند در ایام توقف چون متفرق گشتند و شیخ علی که
سرور و پسر صاحب جو بود در یکی از پیکهات تته بدست لشکریان مرزا شاه حسین ارغون بقتل رسید
و یکی از لشکریان از اردو و فرار نمودن آغاز کرد و چنانچه منجم خان نیز گریخت حضرت توقف در آن ملک

مصلحت ندیده غزیت قند بار نمود و ندویرم خان از جانب کجرات در نیوقت بملازمت رسید و حضرت کس
 نزد مرزا شاه حسین فرستاده طلب گشتی چند بجیت عبور از دریا نمودند مرزا شاه حسین نهی را فزونی عظیم دانست سی
 کشتی و نصد شتر فرستاده آنحضرت از آب عبور فرموده متوجه قند بار شدند در نیوقت مرزا شاه حسین بمیزر عسکری
 و مرزا کامران کس فرستاده اعلام نمود که حضرت بقند بار روان شدند مرزا کامران بمیزر عسکری نوشت که سزا
 باد شاه گرفته دستگیر سازد و مرزا عسکری کفران نعمت نموده وقتی که حضرت نزدیک سال بهستان رسیدند از قند بار
 ایطغار کرده حوالی از یک راه بواسطه خبر گیری و تحقیق راه بیشتر روان گردانید چون او پرورده نمک حضرت بود از مرزا عسکر
 اسپ تو اناطلب نموده خود را باز دوی حضرت رسانید چون نزدیک بدو تخانه رسید از اسپ فرود آمده در حینه
 بیرم خان در آمده آمدن مرزا عسکری را بقصد آن حضرت با و گفت بیرم خان همان لحظه بملازمت باد شاه آمد
 از عقب محل خبر آمدن مرزا عسکری را بعرض رسانید حضرت فرمودند که با بواسطه قند بار و کابل چه گرامی کند که بار آورده
 بیوفانزاع کنیم بنیت چرخست نشین تو شرمست با و با کاهی و نزاع در بر سر خاک گنی بد آنحضرت فی الحال سوار
 شد و خواجه معظم و بیرم خان را با درون مریم مکانی فرستادند و ایشان تجلیل فته حضرت مریم مکانی شاهزاده جهانبا
 اکبر شاه را سوار کرده با آنحضرت رسانیدند چون اسپ در سر کار کتر بود از تروی بیگ طلب اسپ نمودند و باز خاک
 بیرونی بر فرق خود بخیه در وادون اسپ مضایقه نمود و همراهی بهم کرد و حضرت جنت آشیانی بغزیت عراق با چند
 کس در آن شده مریم مکانی را همراه برده شاهزاده جهانبا را یک سال بود بواسطه حرارت هوادرار و گذاشتنند
 و مرزا عسکری بعد از لحظه بار دوی نزدیک سید خبر یافت که حضرت بسلامت رفته اند جمعی را بضبط آورد و تعیین نمود
 روز دیگر بغایت بی آزاری بدو انخانه عالی فرود آمد و آنکه خان شاهزاده جهانبا ان اکبر شاه را نزد مرزا عسکری آوردند
 و تروی بیگ بکم میرزا عسکری گرفتار گشت و محصلان تحقیق به بوتات حضرت جنت آشیانی و ضبط اموال
 متعین گشتند و مرزا عسکری حضرت شاهزاده را بقند بار آورده بسططان بیگم کوچ خود سپرد و او در لوازم هر یک
 بتقصیر از خود راضی نیستد و حضرت جنت آشیانی بابست و کس که بیرم خان و خواجه معظم و با بادوست بخشی و خواجه
 غازی و حیدر محمد و اخته بیگی و میرزا قلی و شیخ یوسف و ابراهیم ایشک اقا سی و حسن علی بیگ ایشک اقا سی
 از انجمله بودند بی آنکه را می مشخص باشد روان شدند و پاره راه رفتند بلوچی دو چار شد و راهبری نمود و مشقت
 بسیار بقله بابا جا رسیدند و ترکان و آنجا آنچه داشتند بر طبق عرض نهادند خدمت نموده اند و خواجه جلال الدین
 محمود کاز قبیل مرزا عسکری تحصیل مال آن ولایت آمده بود از رسیدن حضرت مطلع شده بسعادت ملازمت
 سرفراز شد هزار اسپ شتر قاستر و آنچه داشت پیشکش کرد و روز دیگر حاجی محمد کوک که از مرزا عسکر
 گرفته بود بملازمت رسید و چون بواسطه سیر و برادران و خویشان جا نیک لائق توقف باشد و روان لواحق نبود

بیرم خان

بالضرورت آنحضرت متوجہ خراسان و عراق شدند و در ابتدای ولایت سیستان احمد سلطان شاطو که از کاب
 حضرت شاه طماسپ حاکم آنجا بود و لوازم استقبال قیام نمود و چند روز سیستان توقف واقع شد احمد سلطان
 زیاده بروسع و امکان لوازم هماننداری قیام نموده و عورات خود را برسم کثیران بخدمتگاری حضرت مریم مکانی
 فرستاده و جمیع اسباب و جهات خود را پیشکش کرده خود در سلک غلامان درگاه درآمد و آنحضرت محتاج
 طویلی بقیل نموده همه را با نعام فرمودند و احمد سلطان بوقت مشورت بعضی رسانید که از راه طمس گنلی
 رفتن بهتر است چون راه بغایت نزدیک است و بنده را بهیری نموده در بلازمیت عراق می آیم آنحضرت فرمودند
 که تعریف شهر برات بسیار شنیده شده است از آن راه رفتن خوشتر می آید احمد سلطان در رکاب آنحضرت متوجہ
 هرات گشت در آنوقت سلطان محمد میرزا پسر بزرگ شاه طماسپ حاکم هرات بود و محمد خان شرف الدین
 اعلیٰ تگلو مناصب اتالیقی شاهزاده داشت و چون از قرب وصول آنحضرت مطلع شدند علی سلطان را که
 یکی از امرای تگلو بود بتعمیل با استقبال فرستادند و او در ابتدای ولایت هرات بلازمیت آنحضرت رسیده در
 رکاب حضرت بشهر هرات روان شدند و شاهزاده ایران با توابع و لواحق با استقبال آنحضرت آمده در لوازم
 تکرم و عظیم دقیقه فرو گذاشت و محمد خان بشرف پایوس شده هرات محل نزول اردوی محلی گشت و
 محمد خان بلوازم هماننداری بنوعی قیام نمود که از امثال اقران او تا غایت کسی چنین سعادت در نیافته بود
 و آنحضرت از حسن سلوک او بغایت راضی شدند و جمیع اسباب سلطنت و مایحتاج سفر آنحضرت را محمد خان
 سرانجام نمود و چنانچه تا وقت ملاقات حضرت شاه طماسپ بجز دیگر احتیاج نیفتاد و چون جمیع منازل بافا
 هرات که لائق تماشا بود نظر آنحضرت درآمد کوچ کرده متوجہ مشهد مقدس شدند و شاه قلی سلطان استجلو حاکم
 مشهد نیز بقدر مقدور در لوازم خدمت گاری سعی نمود و همچنان بحکم حضرت شاه طماسپ در هر منزل حاکم آنجا
 دست همیشگی آن میرسید پیشکش میکرد و از اردوی شاه طماسپ بحکم پادشاهی جمعی کثیر بلوازم از اکابر و اعیان
 و اشرف عراق با استقبال آنحضرت روان شدند و مقرر شد که از دامغان تا اردو در هر منزل یکی از ایشان بلوازم
 هماننداری قیام نمایند و اسباب هماننداری از سرکار شاهی متعین گشت و منزل بمنزل آن حضرت را طوی میزدند
 تا آنکه قزوین محل نزول آنحضرت شد و اردوی شاهی ببیلا سوریق رفته بودند و میرم خان را آنحضرت نزد شاه
 فرستادند و او در فتنه کتابتی آورد و مثل بر تنیست قدم مسرت لزوم آنحضرت و اظهار اقسام سروران حضرت
 منزل بمنزل رفتند و بهر جا که میرسیدند اهل آنجا خدمتگاری بجای آوردند تا در سبلاق سوریق حضرت جنت ایگانه
 و شاه طماسپ را بهم ملاقات واقع شد و شاه طماسپ در مراسم عظیم و تجلیل دقیقه نامرنگ داشت و طوی عظیم
 ترتیب داده هماننداری بنوعی که لائق طرفین بود بتقدیم رسانید و اتفاقاً در آشنای مکارم شاه رسید که سبب شکست

چہ حضرت جنت آشیانی فرمودند کہ مخالفت و یوقالی براوران ارین سخن بہرام میرزا بزرگوار شاہ طہماسپ
 آزرده خاطر گشتہ کہ عناد و درایت و شاہ را بران داشت کہ آنحضرت را صنائع سازد اما بخلاف خواہ شاہ طہماسپ
 سلطانم کہ نزد شاہ بغایت معتبر بود و در جمیع امور ملک مال اختیار تمام داشت حسب المقدور در لوازم امدادی سہم
 قاضی جهان قزوینی کہ دیوان شاہ بود و حکم نورالدین محمد طیب کہ اقتدار و اعتبار تمام داشتند در دولتخواہی
 حضرت جنت آشیانی بتقصیر از خود راضی نشدند و علیم نورالدین کہ محرم بود در بیرون و درون بوقت فرصت
 در سر انجام ہمہ آنحضرت کوشش مینمود و در آن اوقات شاہ طہماسپ جنت آشیانی را بطرف حضرت جنت آشیانی
 با جمعی از اہل اعیان بشکار تیر اندازی مشغول شدند بہرام میرزا کہ کینہ دیرینہ از ابوالقاسم خلفا در خاطر داشت تیرے
 بہانہ شکار بجانب او انداخت و آن تیر بمقتل رسید ہمان لحظہ در گذشت و شاہ طہماسپ در مقام روان کردن
 آنحضرت در آمدہ جمیع اسباب سلطنت مرتب ساخت و شاہ مراد ولد خود را کہ طفل شیر خوارہ بود با دہ ہزار سوار بملک آنحضرت
 تعیین فرمود حضرت جنت آشیانی گفت کہ ارادہ سیرتیز در خاطر است شاہ بحکام آنحال فرامین فرستاد کہ لوازم تفریح و تکریم
 حسب المقدور سعی نمایند و آنحضرت بعد از سیر آنحال متوجہ قندہار گشت و کوچ کوچ بزیارت شہد مقدس رفت و امرای
 قزلباش کہ ہمراہ آورده بودند و بداغ خان افشاہ تالیف شاہزادہ و صاحب اختیار لشکر بود چون بقلاع گرمسیر رسیدند
 گرمسیر تصرف در آمدہ چون بقندہار رسیدند جمعی کثیر کہ از قلعہ بیرون آمدہ بودند بقدر مقدر کوشش نمودہ شکست یافتند
 و ظاہر قندہار محل نزول لشکر قزلباش گشت و آنحضرت نیز بعد از پنجرہ زبطا ہر قندہار رسید قلعہ محصور شد سہ ماہ ہر روز
 جنگ بود جمعی کثیر از طرفین بقتل میرسیدند بزم خان با لچی گری نزد کامران میرزا بجابل رفت و در راہ جمعی ہزارہ بر سر راہ
 او آمدند و جنگ شد و بہرام خان ظفر یافت و بجابل رفت میرزا کامران را ملاقات نمودہ و میرزا ہندال و میرزا سلیمان
 ولد خان میرزا و میرزا یادگار ناظر از بہکریشان حال آمدہ بود نیز اتفاق ملاقات افتاد میرزا کامران ہمد علیا خانزادہ بگیم
 ہمراہ بیرم خان بقندہار فرستاد کہ شاید صلحی شود و قتیکہ بیرم خان با اتفاق خانزادہ بگیم بقندہار بخدمت جنت آشیانی
 رسید میرزا عسکری ہچنان در مقام جنگ و جدال بود و لشکر قزلباش از طول ایام محاصرہ ملول شدہ در مقام ہرج
 شدند چہکمان داشتند کہ چون آنحضرت بحدود قندہار رسیدند الوس چغتائی با آنحضرت رجوع خواہند نمود چون مدتی
 گذشت و پیکس نیامد و خبر آمدن میرزا کامران بگومک میرزا عسکری شہرت کرد قزلباش بغایت اندیشہ مند شدند
 از اتفاق حسد دران ایام مرزا کامران برگشت و میرزا حسین خان و فضائل بیگ برادر ششم خان از مرزا کامران بگریختہ
 بلازمت آنحضرت آمدند ترکمانان فی الجملہ امیدوار شدند و بعد از چند روز محمد سلطان میرزا و نایب میرزا و قاسم حسین
 سلطان و شیر افکن بیگ گریختہ آمدند موجب اطمینان قزلباش شد و موید بیگ کہ در قلعہ محبوس بود بخیلہ کہ توانست
 خود را خلاص ساخت از حصار قندہار بلیہان فرود آمد و آنحضرت او را نوازش بسیار کرد و نزد جمعی دیگر نیز بر سرارے

ابو الحسن بہادر زاوہ قراچہ خان و منور بیگ ولد نور بیگ از قلعہ قند ہار بیرون آمدند و میرزا عسکری بغایت مضطرب
 شدہ طلب امان کردہ آنحضرت از کمال مروّت اور امان دادہ امرای قزلباش را طلب بایشان قرار دادند کہ چون
 اہل و عیال الوس چغتائی در قلعہ قند ہار بسیارست سرور از ترکمانان پچاس مزاحم اہل قلعہ نشوند و بموجب
 مقرر شدہ روز دیگر اہل قلعہ باہل و عیال بیرون آمدند و میرزا عسکری در کمال خجالت بدرگاہ آمد و از گذشتہ
 ہیچ سخن در میان نیامد و امرای الوس چغتائی شمشیر در گردن و کفن در دست سعادت ملازمت دریافتہ نوازش
 یافتند و چون با قزلباش قرار یافتہ بود کہ بعد از فتح قند ہار بایشان متعلق باشد آنحضرت با وجود آنکہ ہیچ ولایت
 دیگر در تصرف نداشت قند ہار را بایشان گذاشت و بدایع خان و میرزا مراد ولد شاہ طہماسپ بقلعہ در آورده
 قند ہار را او متصرف گشت و امرای قزلباش کہ بلکاک آمدہ بودند اکثر بعراق مراجعت نمودند بجز بدایع خان جو بلخ
 سلطان افشار و صفوی دلی سلطان قزالمورد زیدت میرزا مراد کسی دیگر ماند چون رستمان رسید الوس چغتائی
 را مامنی نمائندہ بالضرورت حضرت جنت آشیانی کسی بدایع خان فرستادند کہ درین مستان لشکر باین جستجاء
 مامنی دارند بیروت و رجواب سخنی کہ بکار آید نگفت و الوس چغتائی سرا سیمہ شدند و عبداللہ خان و جیل بگ
 کہ از قلعہ بیرون آمدہ بودند گر خیمہ بکابل فرستند و میرزا عسکری نیز فرصت یافتہ گریخت و جمعی کثیر اورا تعاقب نمودہ
 گرفتہ نزد حضرت آوردند و مجبوس گشت و سرداران الوس چغتائی جمع آورده بعد از مشورت قرار دادند کہ قلعہ قند ہار
 را بموجب ضرورت از قزلباش باید گرفت و بعد از تسخیر کابل و بدخشان دیگر بارہ بایشان باید داد بحسب اتفاق
 در ہمان روز میرزا مراد ولد شاہ طہماسپ باہل طبعی در گذشت این غزمت تقسیم یافتہ جمعی کثیر باین خدمت لعلتین
 شدند و حاجی محمد خان بابا قسبہ بادلوگر خود ہمہ پیشتر بدر قلعہ رفت ترکمانان کہ گمان برودہ بودند کہ آنحضرت
 قصد قند ہار خواہد کرد و دران چند روز بکابل الوس چغتائی را بشہر راہ نمی دادند اتفاقاً قطار شتر سے علف بارشہر
 در آمد حاجی محمد خان نصرت یافتہ بدروازہ درآمد مستحقان دروازہ در مقام منع شدند و او از کمال شجاعت
 شمشیر کشیدہ بایشان حملہ آورد و آنجماعت طاقت مقاومت نیاورده فرار نمودند و جمعی دیگر متعاقب رسیدہ
 بقلعہ درآمدند قزلباش سرا سیمہ شدند و آنحضرت بدولت سوار شدہ بقلعہ درآمد و بدایع خان از غایت مضطرب
 بدرگاہ آمدہ نصرت عراق یافت و الوس چغتائی قند ہار را متصرف شدہ مطمئن خاطر شد بعد از ان بلسخیر کابل
 کوچ کردہ حکومت قند ہار بہ بریم خان مقرر شد و میرزا یادگار ناصر و میرزا ہندال با یکدیگر اتفاق نمودہ از میرزا
 کامران گرفتند و در راہ از الوس ہزارہ محنت بسیار کشیدہ بلازمت آنحضرت آمدند و با اتفاق کوچ نمودہ بکابل رسیدند
 و جیل بیگ نیز در ان حدود بلازمت رسید و میرزا کامران کہ لشکر و سامان خود داشت بغرم جنگ بیرون آمد
 و ہر شب جمعی از لشکر او جدا شدہ نزد حضرت بادشاہ می رفتند و اردوی علیا کوچ کردہ در نیم کرچی لشکر میرزا کامران

نزول فرمودند و درین شب اگر لشکریان میرزا کامران گریخته بار دوی حضرت آمدند بیت آفرخ که چو روزگار
 برگشت به از من دل و بخت یار برگشت به میرزا کامران سرسبز شده جمعی مشایخ را بدرگاه فرستاده طلب
 نمود و آنحضرت گناه او را بشو آردن ملازمت بخشیدند میرزا کامران قرار آمدن نمودند و بقلعه ارک کابل گریخت
 و جمیع لشکر یانش بار دوی حضرت آمدند و همان شب میرزا کامران از راه مستی حصار بطرف نغزین فرار نمود و آنحضرت
 از فرار او مطلع شده میرزا بهندال را بتعاقب او امر فرمود و غنیمت نغزین بشهر کابل درآمد و چون شب شد تمام
 کابلیان از غایت شوق تمام شهر را چراغان نمودند بیت شب سیاه فروغ میاض دیوارش به مودنا نزار صبح در
 گمان افکنده و بعد از نزول در قلعه حضرت بیگمان شاهزاده عالمیان جلال الدین اکبر میرزا را بنظر آنحضرت در آوردند
 و آنحضرت دیده بندیداران قره لعین روشن کرده لوازم شکر تقدیم رسانیدند و این فتح در دهم سنه هجری پنجاه و
 بجزی روی نمود و آنرا سن شاهزاده در نیوقت چهار سال و دو ماه و پنج روز گذشته بود و بعضی در سنه ششم و
 تسعتمه بقلم آوردند العلم عند الله و بعد از فتح کس بار دوی لشکر که در قندمار بود رفت و میرزا یا دگار ناصر در ملازمت
 مریم مکانی کابل آمده و طویلهای عظیم درین ایام ترتیب یافته و سنت حضرت شاهزاده درین ایام فاعل آمد و بقیه
 این سال بعیش و عشرت گذشت و میرزا کامران گریخته نغزین رفت و در شهر راه نایافته میان هزار بار آمد و
 میرزا الخ بیگ بجکومت زمیندار بدفع مزار کامران مقرر گشته مزار کامران در زمین داور مجال توقف نیافته بهگز
 مزار شاه حسین از خون رفت میرزا شاه حسین دختر خود را بمزار کامران داده در مقام امداد او در آمد و رسال دیگر حضرت
 جنت آشیانی متوجه بدخشان گشت چون میرزا سلیمان ولد خان میرزا با وجود طلب ملازمت نیامده بودند از آن جهت
 غریبت بدخشان نصیم یافته کوچ کردند میرزا یا دگار ناصر که مکر مخالفت کرده بود دیگر بار اندیشه فرار نمود و این معنی
 بر آنحضرت ظاهر شده بعین او حکم فرمودند بعد از چند روز محمد قاسم بموجب حکم او را بقتل رسانیده و او از عقب هندو
 کوه گذشته در شهر کران نزول فرمود و میرزا سلیمان نیز لشکر بدخشان را جمع آورده محاربه نمود و در حمله اول
 شکست یافته بکوهستان و در وشت گریخت و آنحضرت متوجه طانغان و کشم شدند در آن میان مزاج
 مبارک آنحضرت از جاوده صحت منحن گشت در روز بروز مرض اشند او یافت تا آنکه مردم اندیشه مند شدند
 و بجز نرویکان دیگر بیهیات آنحضرت مطلع نبود بدین واسطه آشوبی در لشکر پیدایش و قزاق خان میرزا
 عسکری را محاطت میکرد و مردم بدخشان از هر طرف آغاز مخالفت نمودند و بعد از دو ماه آنحضرت صحت
 یافته خبر سلامتی با طراف فرستاد و جمیع آن فتنه فرو نشسته مضمون این بیت بگوش هوش اهل زمان رسید
 بهیت زین عافیت که پادشاه کامگار یافت بدشکفت باغ از آنکه نسیم بهار یافت به و آردوی حاسکے
 بنواحی قلعه نظر آمد و خواجہ عظیم که برادر حضرت مریم مکانی است در نیوقت خواجہ رشید را که از عراق در کاب

۱۰۰

آمده بود بقتل رسانیده بکابل گریخت و آنجا حسب الحکم محبوس گشت میرزا کامران در بهر چون از توجا آنحضرت بیدار شد
 مطلع گشت جمعی را با خود متفق ساخته بطرف غور بند و کابل بلیغار نمود و در راه بسوداگران دوپار شده اسپها را
 بدست آورد و جمیع مردم خود را دو اسپ ساخته بنواحی غزنین رسانیده جمعی از اباد الناس غزنین رسیده او را تعلقه در
 آوردند زاید بیگ حاکم آنجا که در جواب غفلت بود بقتل رسید و بفرموده میرزا راه کابل را محاطت نمودند که خبر آنجا
 نرود و از غزنین خاطر جمع نموده بایلغار متوجه کابل گشت و محمد قلی طغارا و فضائل بیگ و جمعی که در کابل غافل بودند
 وقتی آگاه شدند که میرزا کامران بشهر درآمد و محمد قلی طغارا که در جام گرفتار گشته در لخطه بقتل رسید و میرزا کامران بقلعه
 کابل درآمد و فضائل بیگ و جترو کیل را بدست آورده نابینا ساخت و کسان بجا فطت حضرات عالیجات و شاهزادگان
 عالمیان برگماشت و این خبر در نواحی قلعه طغر بحضرت جنت آشیانی رسید و آنحضرت فرمان حکومت بدخشان
 و قندوز که بمیرزا هندال مرحمت شده بود بمیرزا سلیمان فرستاده کوچ بر کوچ متوجه کابل گشت و میرزا کامران بعد
 فرصت جمعیت بهم رسانید و شیر افکن با او ملحق گشت و شیر علی نامی از نوکران میرزا کامران بضمناک و غور بند آمد و بضبط
 راه اشغول گشت و آنحضرت از آب دره ضحاک گذشتند و شیر علی حسب المقدور جنگ کرده منهنم گشت و لشکر از تنگی
 بسلاطت عبور نمود و شیر علی بار دیگر بمردم عقب لشکر مراجعت رسانید و آنحضرت بده افغانان نزول نمودند روز
 دیگر شیر افکن بیگ و تمام مردم میرزا کامران بچنگ بیرون آمدند و در النک یرت چالاک جنگ عظیم شد و نخست
 مردم جنت آشیانی پریشان شدند و آخر سعی میرزا هندال و قزاق خان و حاجی محمد خان مردم میرزا کامران با فتح و جو
 انهرام یافتند و شیر افکن بیگ دستگیر شد و چون بنظر حضرت درآمد سعی امر بقتل رسید و بسیاری از لشکر میرزا کامران
 درین بقتل آمدند و بقیه السیف بقلعه گریختند و شیر علی که بشجاعت اقصاف داشت هر روز بقدر مقدور جنگ میکرد
 و نوبتی شیر علی و حاجی محمد خان بیکدیگر دوچار شدند حاجی محمد خان بزخم رسید اتفاقاً خبر رسید که کاروانی که اسپ
 بسیار همراه دارد و بجا رکان رسید میرزا کامران شیر علی را مقرر کرد که با اتفاق جمعی رفته اسپانرا بشهر آورد و اکثر مردم
 میرزا کامران بهر اسپ شیر علی باینجدمت رفتند و حضرت جنت آشیانی باین منعی اطلاع یافته بقلعه نزدیک آمدند
 راه آمد و شهاب قلعه بالکلیه سد و گشت و شیر علی و آنجماعت بعد از مراجعت راه درآمدن بقلعه نیافتند و بکرتب
 میرزا کامران قصد کرد که از قلعه بیرون آمده بچنگ شیر علی و آنجماعت را بقلعه در آورد مردم بیرون آگاه شدند بوقت
 بیرون آمدن بضرپ توپ و تفنگ ایشانرا منهنم گردانیدند و باقی صالح و جلال الدین بیگ که از مردم معتبر میرزا
 کامران بودند درین وقت بملازمت حضرت جنت آشیانی رسیدند و شیر علی بهر امان او از در آمدن شهر نومید شدند
 و محاصره قلعه تنگ شد و میرزا کامران از روی کمال بیرونی فرمود که چند مرتبه حضرت شاهزاده اکبر را بکنکه قلعه جا بنگ
 توپ تفنگ بسیار رسید می نشانند و ما هم آنکه آنحضرت را در بغل گرفته می نشست و خود را پیش میکرد و بجانب ششم

میداشت و حضرت حق سبحانه و تعالی محافظت مینمود و آنقصه جمعی از اهل کابل از قلعه بیرون آمده فرار نمودند و نزدیک کابل
 میرفتند و حضرت جنت آشیانی فوجی به تعاقب ایشان فرستاد تا بسیار از ایشان را بقتل آوردند و طاعنه را اسیر کردند
 و میرزا کامران در کابل مضطرب شده و از اطراف و جوانب لشکریان روی بلازمیت حضرت جنت آشیانی
 آوردند میرزا سلیمان از بدخشان کمک فرستاد و میرزا الخ از قندهار آمد و قاسم حسین سلطان و جمعی از نوکران ترطفا
 از قندهار بعد رسید و میرزا کامران در طلب صلح شد و آنحضرت بشرط ملازمت قبول کرد و اما میرزا کامران از ملازمت
 کردن اندیشه مند بود و در مقام فرار شد و چون امرای الوس چغتایی بگریختاری میرزا کامران بجهت گرمی بازار خود را
 نبودند با و پیغام کردند که حضرت جنت آشیانی درین دور و در جنگ بر قلعه می اندازد و دیگر توقف مصلحت نیست زیرا که
 که از ایوس بیگ و قزاق بیگ آزرده خاطر بود سه پسر خود سال ایوس بیگ را بقتل آورد و از دیوار قلعه پاپان
 انداخت و مروم درون و بیرون ازین بیرونی میرزا کامران آزرده خاطر شد و سردار بیگ پسر قزاق بیگ خان را
 فیصل در دیوار قلعه استوار ساخت و قزاق خان از حضرت آشیانی دلداری بسیار نمودند و قزاق خان نزدیک قلعه
 رفتند و خبر یاد کرد که اگر پسر من کشته شود و در حوض پسر من بعد از گرفتن قلعه میرزا کامران و میرزا عسکری بقتل
 خواهند رسید و میرزا کامران از همه جانان امید شده از جانب خواجه خضر دیوار قلعه سوراخ کرده و از جایکه امر از بیرون نشانه
 داده بودند گذشته جان بیگ پاپیرون برد آنحضرت حاجی محمد خان را با جمعی به تعاقب فرستاد و حاجی محمد خان
 با میرزا کامران نزدیک رسید و میرزا بزبان ترکی گفت بابا تشعه فی من اولد یعنی پدر بابا تشعه من بقتل آورده ام
 حاجی محمد خان همیشه طالب فتنه بود و دانسته معاودت نمود و حضرت شاه زاده عالمیان اکبر شاه بسعادت ملازمت
 مشرف شد و مراسم شکرگذاری بتقدیم رسید و بفقرا و مساکین تصدق بسیار دادند و میرزا کامران چون از قلعه
 پریشان و بیسامان بدامن کوه کابل سید هزار باد و چار شده آنچه از اسباب داشت بتاراج بردند و آخر یکی
 میرزا کامران را شناخت پسر دار خود خبر کرد و سرداران الوس میرزا رضیحاک و بامیان که شیر علی نوکر میرزا بانک مردم
 آنجا بود رسانیدند و یک هفته دران نواحی توقف واقع شد و قریب بصد و پنجاه سوار نزد میرزا جمع گشت و میرزا کامران
 متوجه غوری شد و مرزای بیگ بر لاس حاکم غوری با سیصد سوار و هزار پیاده با میرزا جنگ کرده شکست یافت
 اسب و یراق آنجماعت بدست لشکر مرزا در آمده فی الجمله فوجی گرفتند و از آنجا بیخ رفته با پسر محمد خان حاکم
 آنجا ملاقات نمود پسر محمد خان بنفس خود با ملا و میرزا بدخشان آمد و غوری بغلان را میرزا متصرف گشت از اطراف و
 جوانب لشکریان رو بلازمیت میرزا آوردند و پسر محمد خان بولایت خود معاودت نمود و میرزا کامران متوجه
 سلیمان میرزا و ابراهیم میرزا شد ایشان طاقت مقاومت نیاورده از طالقان بجانب کولاب رفتند
 میرزا کامران در بعضی از ولایت بدخشان مشغول شد و قزاق خان و دیگر امر که درین ایام خدمات خوب بجای آوردند

مغزور شده بودند و قعات غیر مقدور از حضرت جنت آشیانی نمودند از آنجا قتل خواجہ غازی وزیر و تعیین محلہ قائم بجای او بود و اینجی بخاطر مبارک آنحضرت گران آمده موافق مدعای ایشان جواب نگفت و آنرا با یکدیگر اتفاق نموده بوقت چاشت سوار شده کلا آنحضرت را که در خواجہ ریواج بود پیش انداخته متوجه بدخشان گشتند و آنحضرت بعد از طلوع صبح و جمع آمدن لشکر سوار شده تعاقب نموده مخالفان پانینا را خورد و بالغور بندر رسانیده و از کابل گذشته کابل را ویران ساختند و مردم پیش آنحضرت با جماعه رسیده جمعی را تادیب نمودند و چون شب شد آنحضرت بکابل مراجعت نمودند که بعد از آن استعدا و سفر بدخشان نموده شود و آنجماعت نزد مرزا کامران رفت ثم علی شعالی را تجمیر گذاشتند که اخبار اردوی آنحضرت برایشان رساند و آنحضرت غریمت بدخشان نموده فرامین میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و میرزا ہندال فرستادند و میرزا ابراهیم از راه قلعه بزبان بنواحی تجمیر آمد و از ثم علی شعال خبر یافته بر سر اورقہ اورا قتل رسانید و در قریب کابل شرف ملازمت رسید و میرزا کامران درین ایام شیر علی را بموجب استعدا و او بدفع میرزا ہندال فرستادند و لشکر باین مرز ہندال شیر علی را دستگیر کردند و در آن وقت میرزا ہندال بملازمت حضرت رسید شیر علی را مقتید نظر آورد و آنحضرت از کمال مروت گناہان او را نا بود و انکاشہ مخوری را با و محبت کردند و میرزا کامران قراجہ خان جمعی از کابل آمده بودند در کشم گذاشته خود بطائفان رفته بود و آنحضرت جنت آشیانی مرزا ہندال حاجی محمد کوکی را با جمعی برسم منقلای بجانب کشم روان ساختند و قراجہ خان بمیرزا کامران خبر فرستاد کہ جمعی قلیان با میرزا ہندال ہمراہ اند و باو شاہ دوراست ایغاری باید کرد کہ با اتفاق دفع میرزا ہندال نموده شود کہ بعد از آن جنگ با آنحضرت نیز آسان میتوان کرد و میرزا کامران بتجلیل بکشم آمد و بلب آب طالقان کہ میرزا ہندال و لشکر بکشم از آب گذشته بودند با ایشان رسید و در حمله اول ظفر یافته جمیع اسباب میرزا ہندال و آنجماعت بتاراج رفت آنحضرت جنت آشیانی نیز درین وقت بلب آب رسیدند و بواسطہ پیدا کردن گذر لخطہ توقف واقع شد و بعد از عبور آب ہر اول لشکر آنحضرت بمیرزا کامران رسیدند و شیخ خواجہ خضری و اسمعیل بیگ روددی را دستگیر کرده بنظر پادشاہ در آوردند و میرزا کامران بقصد ہر اول آنحضرت معاودت نمود چون بیکدیگر رسیدند علمہا سے آنحضرت جنت آشیانی بنظر میرزا در آمد طاقت بطرف طالقان گریخت و آنچه بتاراج برده بودند با پنچہ داشت بتاراج داد و روز دیگر طالقان بحضور گشت و میرزا سلیمان درین وقت بملازمت آمد و میرزا کامران از اوربکان مدد طلبید چون از ایشان نومید شد و بغایت مضطرب شدہ در تجر در آمد خصمت طلب کرد و آنحضرت از وی ترحم نموده التماس او را قبول کرد و بشرط آنکہ امرای باغی را بدرگاہ فرستد و میرزا کامران گتہہ مایوس بیگ را در خواست نمود و دیگر امرای ملازمت فرستادہ ایشان مجمل و شرمسار بدرگاہ آمدند و آنحضرت گناہان ایشان رو بارہ عفو فرمودہ میرزا کامران از قلعه بیرون آمدہ دو فرسخ رفت و چون گمان نداشت

آنحضرت با وجود قدرت او را بحال خود گذارد و ازین مرحمت بغایت شرمسار شد و غریمیت ملازمت آنحضرت
 نموده مراجعت کرد چون نمغنی بعرض حضرت رسید بغایت انبساط فرموده میرزا یانرا استقبالی او فرستاد و بدو
 ملاقات نهایت مهربانی بجا آورده اسباب سلطنت میرزا کامران دیگر باره ترتیب گشت و سه روز بعد بمنزل
 توقف واقع شد طویها و جشنها ترتیب یافت و بعد از چند روز ولایت کولاب باقطاع میرزا کامران مقرر شد
 و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در کشم ماندند و لدودی بزرگ مشوجه کابل شد و در اوائل زمستان کابل نزول کرد و
 حکم شد که لشکریان با استعداد او لشکر مشغول شوند و در آفرین سال حضرت جنت آشیانی بغریمیت تسخیر بلخ از کابل روان
 شدند و کس بطلب میرزا کامران و میرزا عسکری بکولاب رفت و میرزا هندال و میرزا ابراهیم چون آنحضرت بدخشان
 درآمدند بلازمت آمدند و میرزا ابراهیم بموجب التماس میرزا سلیمان در کشم توقف کرد و میرزا کامران و میرزا عسکری دیگر
 مخالفت کرده بلازمت نیامدند و آنحضرت کوچ بر کوچ بیامی قلعه ایک آمد و تالیق پیر محمد حاکم بلخ با جمعی از امرای
 معتبر در قلعه ایک متحصن شدند و آنحضرت قلعه را محاصره نموده او زبکان مضطرب شده بامان بیرون آمدند میرزا کامران
 بخدمت نیامده بود و امر جمع شده قرعه مشورت در میان انداختند که سبا و چون لشکر متوجه بلخ نشود و میرزا کامران مقصد
 کابل نماید و آنحضرت فرمودند که چون غریمیت این یورش تصمیم یافت توکل کرده میر ویم و پای سعادت در کابل
 آمده متوجه بلخ شدند و امراد اکثر سپاهیان بواسطه نا آمدن میرزا کامران پریشان خاطر بودند چون بنواحی بلخ رسیدند
 یوقت فرود آمدن لشکر شاه محمد سلطان اوزبک با سیصد سوار رسیده و جمعی بدفع او روان شده جنگ عظیم کردند
 و کابلی برادر محمد قاسم خان موجی در معرکه بقتل رسید و یکی از نامداران اوزبک گرفتار شد روز دیگر پیر محمد خان از شهر
 بیرون آمد و عبدالغریز خان ولد عبدالغریز خان سلاطین حصار نیز بلک او آمده بودند و بعد نصف النهار هر دو لشکر یکدیگر
 رسیده شروع در جنگ شد و آنحضرت سلاح پوشیده و میرزا سلیمان و میرزا هندال و حاجی محمد سلطان بهراول مخالفان
 شکست داده بشهر بگریز آمدند و پیر محمد خان و همراهان نیز گریخته بلخ درآمدند و بوقت غروب آفتاب لشکر خپتای که
 بقریب شهر رفته بودند مراجعت نمودند چون اکثر امرای خپتای بواسطه نا آمدن میرزا کامران دل نگران کابل مع اهل حایل
 بودند و این شب که صبا حسن بلخ منتصرف در می آمد جمع شده بعرض آنحضرت رسانیدند که از جو تبار بلخ گذشتن مناسب
 دولت نیست صلاح در آنست که بجانب دره کز رفته جای محکم بجیت اردو معین سازیم در اندک فرصتی مردم بلخ
 و حصار بلازمت می آیند و بسالغی جاتی رسانیدند که آنحضرت باز کوچ کرده چون دره کوچ بجانب کابل است دوست
 دشمن که از مشورت آگاه نبودند تصور مراجعت نمودند و اوزبکان دلیر شده تعاقب کردند و میرزا سلیمان و حسن قلعه
 سلطان هراور که بجا فطنت عقب لشکر مشغول بودند باهراول مخالفان جنگ کرده شکست یافتند و لشکریان که
 مائل فتن کابل بودند بهر طریقی که بخواست روانه شد و اختیار از دست بیرون رفت و قریب سی هزار کس از

و کابل

قالغان رسیدند و آنحضرت درین معرکه بنفس نفس حلق بر مخالفان آوردند و بر غم نیز شخصی که از پیشین بود پیاده ساختند و بقوت
 بازوی خود از میان جمع بیرون آمد و میرزا سیدالمتروی بیگان و منعم بیگان و جمیع دیگر از امر جنگ کنان بسلا بیرون
 آمدند و از شاه بدلاغ خان تولک خان توچین درین معرکه آثار شجاعت بطور آمد و آنحضرت بسلامت کابل تشریف آوردند و بقیه
 اینسال در کابل گذشت و میرزا کامران در کولاب مانده بود و چاکر علی بیگ کولابی با میرزا کامران در مقام مخالفت شده
 بالشکر بسیار نواحی کولاب را تاخت میرزا کامران میرزا عسکری را جنگ او فرستاد و میرزا عسکری شکست یافته دیگر بار حکم
 بر او جنگ او رفته بطریق اول مراجعت نمود و مرزا سلیمان میرزا ابراهیم رشم و قندوز متوجه او شدند و میرزا کامران تاب
 مقاومت نیاورده نزدیک برو ساق آمد و جمعی از اوزبک درین وقت بر سر او آمده اکثر اسپانش را بتاراج بردند و میرزا
 کامران برایشان خواست که از راه ضحاک بامیان بلیان هزاره درآید آنحضرت از جمعی آگاه شدند و جمعی کثیر امر او لشکریان
 بضحاک بامیان فرستاد که محافظت آنولایت نمایند قراجه خان و قاسم حسین سلطان و جمعی دیگر از امرای بیوفا که در ملا
 آنحضرت بودند کسی نزد میرزا کامران فرستادند که از راه قیچاق میباید آمد که در وقت جنگ ما همه بخدمت می آیم و چون
 میرزا کامران نمودار شد قراجه خان و رفیقان او خاک میرونی بر سر خود ریخته از آنحضرت جدا شدند و میرزا کامران ملحق
 گشته جنگ ایستادند و با آنکه اندک مردم با آنحضرت بودند از گمان شجاعت پای ثبات افشرد و جنگ عظیم افتاد و پیر محمد
 احتابیلکی و احمد پسر مرزا قلی درین جنگ کشته شدند و میرزا قلی زخم خورده از اسپ افتاد و آنحضرت بنفس نفس چندان
 کوشش فرمودند که زخم شمشیری بر فرق مبارک رسید و اسپ خاصه نیز مجروح گشت و آنحضرت بفرق مخالفان راز
 خود دور ساخته بسلامت بیرون رفته بجانب ضحاک و بامیان تشریف فرمودند و جمعی که بآن راه رفته بودند با آنحضرت
 ملحق شدند و میرزا کامران بار دیگر کابل را تصرف درآورد و آنحضرت با حاجی محمد خان و جمعی که در کابل بودند بجانب
 بدخشان رفت و شاه بوداع و تولک توچین و مجنون قاقشقال جمعی دیگر که مجموع ده نفر بودند بجز گری بجانب کابل
 فرستادند و بجز تولک فوجی از آنجماعت دیگر ملازمست مراجعت نکرد و آنحضرت از بیوفائی نوکران تعجب نموده در نواحی اندر
 مقام نمود و سلیمان میرزا و ابراهیم میرزا و میرزا سیدالمترو چون از آمدن حضرت اطلاع یافتند بالشکریای خود بملازمست آمدند و بعد از
 چهل روز آنحضرت متوجه کابل شد و در عقبه ما بین انهرام میرزا کامران با قراجه خان و لشکر کابل برابر آمده از طرفین صفت آراسته
 کردند درین وقت خواجه عبدالصمد صو از افواج میرزا کامران گریخته بملازمست آنحضرت آمده نوازش یافت و کامران میرزا
 اطاعت نیاورده شکست خورده و پریشان حال بدامن کوه منند و گریخت و قراجه خان حرام نمک بوقت گزیر و ستیگر
 شده شخصی او را بملازمست آنحضرت می آورد و در راه قنبر علی بهار که برادر او بفرموده او قراجه خان در قندما بقتل رسیده بود
 دوچار شد و فرصت عنیت دانسته قراجه خانرا بقتل آورد و میرزا عسکری درین معرکه بدست لشکریان حضرت
 افتاد و آنحضرت منظر و منصور کابل تشریف بردند و یک سال در کابل بفرانت گذشت بار دیگر جمعی از سپاهیان

واقعه طلب گرنختہ نزد مرزا کامران رفتند و قریب ہزار و پانصد سوار نزد او جمع شد و حاجی محمد خان بی نصرت آنحضرت
 بغزنین رفت بالضرورت آنحضرت بجانب لغمان بدفع میرزا کامران متوجہ شد و او طاقت نہ آورد و اتفاقاً
 افغانان ہند و خیل و اوادی و ملکان لغمانات بطرف سند گزخت و آنحضرت در لغمانات مدتی بشکار مشغول شد
 و بکابل مراجعت فرمودند و میرزا کامران بار دیگر بمیان افغانان آئے آنحضرت دیگر بار بدفع او روان گشت میرزا
 حاکم قندہار فرمان رفت کہ بہر طریق تو اند لغزین آئے حاجی محمد خان بدست آورد و حاجی محمد خان کس نزد میرزا
 کامران فرستاد کہ خود را بغزنین باید رسانید کہ بندہ تابعم و ولایت غزنین بشما تعلق ست میرزا کامران از ولایت
 پشاور براہ بنگش و کردیز متوجہ غزنین گشت تا قبل از رسیدن او پیرام خان بغزنین رسیدہ بود و حاجی محمد خان
 تا پانزدہ روز رفت با اتفاق بکابل آمدند و میرزا کامران در راہ خبر یافتہ کہ حاجی محمد خان بکابل رفتہ بہ پشاور بارگشت
 و حضرت جنت آشیانی از لغمان بکابل مراجعت نمودند و چند روز قبل از آنکہ آنحضرت بکابل درآمد حاجی محمد خان
 از کابل گرنختہ بغزنین رفت و آنحضرت از کابل بر پیرام خان با کثرت امر بدفع او فرستاد و حاجی محمد خان دیگر بار با اتفاق
 پیرام خان بدرگاہ آمدنوازش یافت و میرزا عسکری را حسب حکم خواجہ جلال الدین محمود بہ بدخشان بروہ بنیر اسلیہ
 سپرد کہ از راہ بلخ نصرت مکہ نماید و میرزا سلیمان اورا بلخ فرستاد و ایام حیات میرزا عسکری درین سفر و ولایت
 روم بہ نہایت رسید و میرزا کامران را افغانان در میان خود نگاہ داشتہ در مقام اجتماع لشکر و دزدان آنحضرت
 بالضرورت دیگر بارہ عازم دفع او گشت و حاجی محمد و درین پوزش بحیثیت کثرت جراتم بابر او بقتل رسیدہ
 درین بار میرزا کامران با اتفاق افغانان بر اردو حضرت بشیخون آورد و میرزا ہندال درین شب بشہادت
 رسید و تاریخ شہادتش از شیخون بطلب شد و میرزا کامران کاری نہ ساختہ منہزم گشت و خیل چشم میرزا ہندال
 آنحضرت بشناہتر آدہ عالمیان جلال الدین اکبر میرزا محبت فرمود و غزنین و توابع را با قطع ایشان مقرر شد
 و میرزا کامران را افغانان بعد از آنکہ حضرت بقصد ایشان روان شد محافظت نہ توانستند کہ از ہمہ مایوس
 شدہ بہندوستان گرنختہ نزد سلیم خان افغان رفت و تمام اہل لوس تاراج شد و آنحضرت بکابل مراجعت
 کردند و بعد از چند روز کہ لشکریان آسودہ شدند از راہ بنگش و کردیز غریمت ہندوستان فرمودند و تمام قہر
 کہ در اطراف جوانب بودند آویب بر جہل یافتند و از میان ذکوت و نیلاب آنحضرت از آب سند
 عبور کردند و میرزا کامران چون از سلیم خان حاکم ہندوستان بواسطہ بدسلوکی آزر و خاطر شد گرنختہ بکوہستان
 سیالکوٹ درآمد و سببی بسیار خود را بولایت سلطان آدم کہ کبک رسانید و سلطان آدم اورا محافظت کرد و
 حقیقت بدرگاہ عرضہ داشت نمود و آنحضرت اورا نوازش کردہ حکم طلب فرمودہ شمع خان بنہرل سلطان آدم
 رفت با اتفاق میرزا کامران را در نواحی بہارہ ملازمت آوردند و آنحضرت باز منبطون محو الا قندار من طوالات

عمل نموده از کمال عروت خیلی از جوامع مرزا کامران در گذشتند اما لشکریان و امرای الوس چغتائی که بواسطه مخالفت
 میزرا کامران انواع محنت و پریشانی کشیده بودند اتفاق کرده نزد آنحضرت آمدند که بقای عرض تا ووس این اهل
 چغتائی در فتنای مرزا کامران منحصرست چه مگر خلاف عهد از مرزا کامران مشاهده نموده بودند لاجرم آنحضرت تا بیست
 ساختن اورضا و او علی دوست و یار بیگی رسید محمد کبک و غلام علی شمش انگشت به شمشیر چشم مرزا از طینت بیگانه
 گردانیدند و تاریخ این واقعه به پیشتر یافته اند و میزرا کامران بعد ازین واقعه رخصت حج یافته با سبب سفر بموجب
 وخواه روان شد و بکر رسید و آنجا ودیعت حیات سپرد و آنحضرت بسای قلعه ربهتاس آمده اراده لشکر کشیر
 فرمودند درین اثناء بعضی رسید که بیرانه نام زمینداری درین کوهستان بواسطه محکم مقام تا غایت هیچ یک از
 سلاطین انقیاد نموده مبادا که راه بیرون آمدن را محافظت نماید و کشمیر نزدیکست در نیاید و کار مشکل شود و آنحضرت
 از غایت علوهیمت لطفت بسخنان ایشان نشده روان شدند درین وقت خبر آمدن سلیم خان افغان جانب
 هندوستان باینجا رسیده و سبب برخوردگی سپاهی گردید و بوقت کوچ امرای لشکریان که بر فتن کشمیر
 نبودند یکبار بجانب کابل روان شدند و آنحضرت چون مطلع شد که باین یورش همگی رضی نیست بطرف کابل
 معاودت نمودند از آب سنده عبور نمودند و به تعمیر قلعه بگرام اشارت فرمود و جمیع لشکریان بجد و جهد تمام در اندک
 وقتی آنقلعه را تمام رسانیدند و اسکندر خان اوزبک بضبط آنقلعه متعین گشت و آنحضرت بکابل آمده و شاهزاده
 جلال الدین اکبر مرزا بغزنین رخصت فرمودند و خواجہ جلال الدین محمود و جمعی دیگر از اعیان در رکاب ظفر انساب
 بغزنین رفتند و بعد از مدتی خبر فوت سلیم خان و فطرات افغانان از هندوستان رسید چون ارباب غرض لغزین
 رسانیده بودند که بگرام خان اراده مخالفت دارد آنحضرت غریمیت یورش قندمار فرمودند بگرام خان منتقبال
 نموده لوازم عبودیت و اخلاص ظهور آورد و بوقت مراجعت قندمار بمنعم خان ناخرد گردند بمنعم خان بعضی رسانید
 که چون یورش هندوستان در خاطرست تغییر و تبدیل حکام باعث تفرقه لشکرست بعد از فتح هندوستان بمقتضای
 وقت عمل نمودن لائق دولت است همچنان حکومت قندمار بگرام خان مفوض شد و زمیندار باقطاع بهادر خان
 برادر علی قلی خان سیستان مقرر گشت و اردوی بزرگ بکابل مراجعت نمود با استعداد یورش هندوستان مشغول شد
 و حسب اتفاق آنحضرت ذری بهر شکار سوار شده بودند فرمودند که چون غریمیت هندوستان در خاطرست الحال
 سکس که بهم نظر در آیند نام ایشان پرسیده قال گرفته شود اول کسی که برخورد نام او پرسیدند گفت نام من دوست
 خواجہ بہت حضرت بشارت گرفته چون پاره راه رفتند و بهقانی دیگر پیش آمد نام پرسیدند نام خود مراد خواجہ گفت
 حضرت فرمودند که چه خوش باشد اگر شخصی سوم را سعادت خواجہ نام باشد و چون پاره راه طی کردند شخصی نظر در آمد نام
 خود سعادت خواجہ گفت همکنان ازین قضیه غریب تعجب کرده بر فتح هندوستان امید داشتند در ذبح سنده